

کشکش و اختلاف میان مشروطه خواهان

و یا نخواسته اند آشکار کنند بنویسم و از روی یکی از رموز دقیق و باریک اختلافات پرده بردارم و عقیده‌ئیکه هر دو دسته زعمای مشروطیت و سرداران ملت در مغز خود داشتند ولی از اظهار آن خود داری میکردند و با جرئت اظهار آنرا نداشتند و با مصلحت خود را در اظهار آن نمیدانستند ولی رفتار و اعمال و حرکات و وجنات و کنایات و اشارات آنها دلیلی واضح و روشن بر آن عقیده قلبی و تمنای باطنی آنها بود روشن نمایم.

بیت

ز عما و سر جنبانان مشروطه اول یا بهتر بگویم کسانی که نهضت مشروطیت را بوجود آوردند در باطن باین عقیده بودند که آنها موجد و مولد و پدر مشروطیت اند و مشروطیت ملك طلق آنها است و دیگری را بآن حقی نیست و جماعتیکه برای اعاده مشروطه اقدام کردند و دوباره مشروطه را احیا کردند در حقیقت حقی را که محمد علی شاه غصب کرده بود از او گرفتند حقاً و انصافاً بابد آن حق را بصاحبان اصلی آن برگردانند و در مقابل پاداشی هم بگیرند و پی کار خود بروند و آنها مشروطیت را اداره کنند و نه بهتر گفته شود زمامدار حکومت مشروطه گردند.

جماعتیکه پس از انهدام مشروطه در مقابل استبداد قیام کردند و نس از بسکال و اندی فداکاری و جانبازی شاه بیدادگر را از روی نخت سلطنت پائین کشیدند و رژیم مشروطیت را مجدداً در ایران برقرار کردند بخلاف دسته اول عقیده قلبی و فکر باطنیشان که از اظهار آن خودداری میکردند ولی عملستان آن حقیقت را روش میساخت که مشروطه اول از میان رفت و مرحوم شد و ما با مجاهدت و آهن و آتش مشروطه جدید را در ایران بوجود آوردیم و حامی و حافظ آن هستیم و نگاهداری او را بر عهده گرفته‌ایم و حقاً باید زمامدار حکومت مشروطه که خود آنها را بدست آورده‌ایم باشیم.

بیت

بعلیکه نوشتم همینکه در هیئت مدیره زمزمه زمامداری سپهدار و سردار اسعد بلند شد جمعی از معاریف مشروطه خواهان بر این عقیده بودند که مصلحت در اینست که سرداران ملی از قبول مسئولیت خودداری کنند و خود را آلوده بامور اجرائی نمایند

فصل صد و یکم

از دو عقیده را تعقیب میکردند عبارت دیگر یا همگی راه صلح و مسالمت را پیش میگرفتند و یا متفقاً مقاومت میکردند و مردم را بجنبش تحریک و تشویق میکردند شاید به نتیجه میرسیدند.

پس از انهدام مشروطیت جماعتیکه بخارج ایران مهاجرت کرده بودند چنانچه شیوه همه مردمان شکست خورده است گناه شکست را بکردن دسته دیگر میانداختند و آنها را سبب از میان رفتن مشروطه میخواندند محافظه کاران و یا محتاطین میگفتند که کشتن اتابک و بمبیکه از طرف تندروها بکالسه که محمدعلیشاه انداخته شد و فحاشیهائی که علناً در مجامع میکردند سبب دشمنی محمدعلیشاه با مشروطه شد و آنرا بتوب بستن مجلس وادار کرد.

تندروها در مقابل عقیده داشتند که بیحالی و محافظه کاری محتاطین و اقدام خائنانه ئیکه در متفرق کردن سربازان ملی و مدافعین آزادی نمودند و جبن و ترس و بز دلیکه از خود نشان دادند و سازشیکه بعضی از بر کزید کان آنها با دربار استبداد کردند محمدعلیشاه را تشجیع و موفق بخراب کردن مجلس و انهدام مشروطیت نمود. این اختلافات در آن زمان از دایره انتقاد و خورده گیری تجاوز نمیکرد و اثری بر آن مترتب نشد و عموم مشروطه خواهان متفقاً در یک جبهه با استبداد مبارزه میکردند و در اصل زنده کردن مشروطیت و اجرای قانون اساسی با هم متفق بودند.

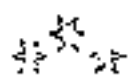
پس از فتح طهران

پس از فتح طهران و تشکیل حکومت جدید دیری نگذشت که گیاه زهر آلود اختلاف و نفاق از خاک سر بدر آورد و کشمکش علنی و آفتابی شد و روز بروز شدت کرد تا به ترور خونریزی سران احرار و جنگ پارتک منتهی شد و در همان ابام حزبی بنام انقلابی و حزب دیگر بنام اعتدالی که از اختلاف میان مشروطه خواهان سرچشمه میگرفت بوجود آمد.

پیش از اینکه وارد درو قایع و حوادث زائیده شده از اختلاف میان مشروطه خواهان بشوم اجازه میخواهم یکی از مهمترین حقایق را که دیگران یا از درک آن عاجز بوده

کشمکش و اختلاف میان مشروطه خواهان

و با نخواستگی اند آشکار کنند بنویسم و از روی یکی از رموز دقیق و باریک اختلافات پرده بردارم و عقیده ئیکه هر دو دسته زعمای مشروطیت و سرداران ملت در مغز خود داشتند ولی از اظهار آن خود داری میکردند و یا جرئت اظهار آنرا نداشتند و یا مصلحت خود را در اظهار آن نمیدانستند ولی رفتار و اعمال و حرکات و وجنات و کنایات و اشارات آنها دلیلی واضح و روشن بر آن عقیده قلبی و تمنای باطنی آنها بود روشن نمایم.



زعمای و سر جنبانان مشروطه اول یا بهتر بگویم کسانی که نهضت مشروطیت را بوجود آوردند در باطن باین عقیده بودند که آنها موجد و مولد و پدر مشروطیت اند و مشروطیت ملک طلق آنها است و دیگری را بآن حق نیست و جماعتیکه برای اعاده مشروطه اقدام کردند و دوباره مشروطه را احیا کردند در حقیقت حقی را که محمدعلیشاه غصب کرده بود از او گرفتند حقاً و انصافاً باید آن حق را بصاحبان اصلی آن برگردانند و در مقابل پاداشی هم بگیرند و پی کار خود بروند و آنها مشروطیت را اداره کنند و یا بهتر گفته شود زمامدار حکومت مشروطه گردند.

جماعتیکه پس از انهدام مشروطه در مقابل استبداد قیام کردند و پس از یکسال و اندی فداکاری و جانبازی شاه بیدادگر را از روی تخت سلطنت پائین کشیدند و رژیم مشروطیت را مجدداً در ایران برقرار کردند بخلاف دسته اول عقیده قلبی و فکر باطنیشان که از اظهار آن خودداری میکردند ولی عملشان آن حقیقت را روشن میساخت که مشروطه اول از میان رفت و مرحوم شد و ما با مجاهدت و آهن و آتش مشروطه جدید را در ایران بوجود آوردیم و حامی و حافظ آن هستیم و نگاهداری او را بر عهده گرفته ایم و حقاً باید زمامدار حکومت مشروطه که خود آنرا بدست آورده ایم باشیم.



بعملیکه نوشتم همینکه در هیئت مدیره زمزمه زمامداری سپهدار و سردار اسعد بلند شد جمعی از معارف مشروطه خواهان بر این عقیده بودند که مصلحت در اینست که سرداران ملی از قبول مسئولیت خودداری کنند و خود را آلوده بامور اجرایی ننمایند

فصل صد و یکم

و در خارج بمانند و بکارهای دولت نظارت داشته باشند و وزراء را رهبری و هدایت کنند . شك نیست که این مصلحت اندیشی از روی خیر و صلاح بود ولی کسانی که دور سپهدار و سردار اسعد را گرفته بودند و میخواستند در پرتو آنها بجای و مقام برسند با آنها فهماندند که مقصود این جماعت اینست که محصول تخمیکه شما کشته اید برداشت کنند و از میوه درختی که شما بیار آورده اید بهره مند شوند و شما را که موجد و مؤسس این دستگاه شده اید کنار بگذارند و خود زمامدار مملکت گردند .

پس از آنکه دولت جدید تشکیل شد چنانچه سابق بر این هم اشاره کردم بواسطه انتصاب جمعی از کهنه پرستان و مرتجعین بوزارت و ایالت و سایر مقامات دولتی آتش خشم مشروطه خواهان تندرو نیز تر شد و عدم رضایت آنها علنی گشت و بدون پروا گفتند و نوشتند که آیا مقصود از تغییر رژیم و این همه خوتریزی و مجاهدت این بود که مجدداً همان تربیت یافتگان مکتب ناصرالدین شاه سر کار بیایند و زمامدار دولت بشوند و بر مردم بدبخت باهمان سبک و رویه قدیم حکومت بکنند و کسانی که موجد این انقلاب عظیم شده اند گوشه خانه بنشینند و از کار بر کنار باشند .

اگر در آن ایام کسی بخانه سپهدار و سردار اسعد میرفت میدید که اکثر مستبدین معروف و کرسی نشینان باغشاه در آنجا جمعند و چون یار مهربان سرداران هلی را در میان گرفته اند و از مشروطه خواهان واقعی و زحمت کشیده نام و نشانی نیست . مستبدین منافق و ابن الوقت که جز منافع خود منظوری نداشتند آنی از تماس با سرداران و فریفتن آنان غفلت نداشتند و در اندک زمانی موفق شدند که با همان شیوه شیطنانی و رویه تملق و چاپلوسی محبت آنها را بخود جلب کنند و تخم نفاق و سوء ظن و بدبینی میان آنها و سایر رؤسای مجاهدین و مشروطه خواهان که از اوضاع ناراضی بودند بیفشانند و آنها را از هم ظنین و جدا سازند و اتحاد و اتفاق مشروطه خواهان را تبدیل بجدائی و دشمنی کنند و از آن آب گل آلود ماهی بگیرند و دوباره دارای قدرت و مقام گردند .

اشخاصی از قبیل معز السلطان سردار محیی و میرزا علیخان دیوسالار و شیخ الاسلام

کشمکش و اختلاف میان مشروطه خواهان

قزوینی و سرغام السلطنه بختیاری و غیره که در این انقلاب خونین بیش از هر کس فداکاری و جانبازی نموده بودند و انتظار داشتند که پس از فتح طهران از آنها حق شناسی شود و برای عضویت در دولت جدید دعوت شوند و یا اقلأً مقام مهمی بآنها واگذار شود چون دیدند که نه فقط بکاری دعوت نشدند بلکه بجای آنها دشمنان مشروطه و کسانی که تا دیروز با قشون ملی میجنگیدند یکی بعد از دیگری بمقامات عالیه منصوب میگرددند بغایت خشمگین و ناراضی بودند.

و چون نمیتوانستند بظاهر درد خود را اظهار دارند و عزت نفسشان مانع از این بود دست نیازمندی بطرف کسانی که تا دیروز باهم همکار و همسردیف بودند دراز کنند به بهانه اینکه دولت جدید با همان سبک پوسیده قدیم و همان افراد کهنه کار مستبد و درباریان خائن میخواهد حکومت کند علم عدم رضایت را بلند کردند و با جمعی از ناراضی ها همدست شدند و مجامعی برضد رویه ارتجاعی دولت جدید تشکیل دادند و يك صف مخالف بوجود آوردند.

از نظر انصاف و حقیقت گوئی باید تصدیق کرد که این مردان ذیحق بودند و مشروطیت و ملت مخصوصاً سپهدار و سردار اسعد که مظهر مشروطیت و قدرت ملت بودند نسبت باین اشخاص فداکار حق ناشناسی کردند و زحمات و جانبازی آنها را در نظر نگرفتند و در نتیجه شکاف عمیقی در صف مشروطه خواهان بوجود آوردند.

از طرف دیگر دسته تندروها و انقلابی که روز بروز قوی تر میشدند و بر عده شان افزوده میشد و تقی زاده و حسینقلیخان نواب و سید محمد رضا مساوات و میرزا محمد علیخان تربیت و حیدرخان عمواغلی و چند نفر دیگر آنها را رهبری میکردند فکرشان در يك محیط بالاتر که شاید زیاد با استعداد و تربیت آن روزی مردم مناسب نبود و وسائل کار هم بقدر کافی در دست نداشتند سیر میکرد و روح انقلابیشان خواهان يك دستگاہ نوین و يك دولت جوان مترقی بود.

این جماعت مستبدین کهنه کار را واجب القتل میدانستند و سپهدار را تربیت یافته مکتب ناصرالدین شاهی مینداشتند و سردار اسعد و ستارخان و باقرخان و سردار محیی

فصل صد و یکم

و اکثر سران مجاهدین عقیده نداشتند و آنها را عامل خرابی میدانستند نه قادر بآبادی این جماعت عقیده داشتند که باید رجال کهنه را اعم از مستبد و یا مشروطه کنار گذارد و دستگاه نوینی روی کار آورد و زمام مملکت را بدست جوانان متجدد و مترقی و روشن فکر سپرد و سعادت و تمدن را بر جامعه تحمیل کرد و با جسارت بجلو رفت و دکان ملوک الطوائفی و خان خانی را بست و با افراد نو روزگار نوینی بوجود آورد.

این جماعت که در آن زمان بنام انقلابیون خوانده میشدند برای استحکام مبانی مرام و عقاید بکه در دل میپروراندند با شور بی نظیری بطوریکه خواهم نگاشت بنای پی ریزی حزب دمکرات را گذاردند و بمشایلات حزبی در تمام شهرستانها متکام شدند.

در همان گپرو دار بك عامل مهم دمکری که در تقدیرات مملکت تأثیر بسزائی داشت وارد صحنه سیاست بابتخت شد و موجب ایجاد وضعی شادمانی گردید.

این عامل مهم و نیرومند ستارخان و باقرخان بودند که بدون آنکه از وضعیت حقیقی طهران اطلاع کامل داشته باشند و باندیشه و افکار دستجات بی برده باشند وارد میدان کشمکش شدند و بدون آنکه ببخواهند و با مطامع کرده باشند و بدی و خوبی آنرا سنجش کرده باشند در رأس حوادث و وقایع بده بختانده بضرر خود آنها و مشروطیت بود قرار گرفتند و به تقویت صف مخالفین انقلابیون پرداختند ستارخان که در آن زمان مورد پرستش ملت ایران بود و مقام بهاوان آزادی را درجهان بدست آورده بود بطوریکه نوشتنم با تجلیل و تکریم هر چه نامتر وارد طهران شد و باتفاق باقرخان و مجاهدینیکه همراهش بودند در بزرگترین قصرهای طهران پارک اتابك سخنی گزید و چون پادشاهی از طرف دولت و قاطبه مردم از او پذیرائی میشد و هر روز صدها نفر از کلیه طبقات مردم طهران بملاقاتش میرفتند و از خدمات و زحماتیکه در راه آزادی کشیده بود تشکر میکردند و یا بهتر بگویم مدح و ثنا میکفتند دیری نگذشت که مردمان فتنه جو و منافق در آن دستگاه راه یافتند و وسوسه شیطانی آنها در قلب ساده آن پاك مردان نفوذ یافت و آنها را که حقا باید بیطرف بمانند و در کشمکشهای

کشکس و اختلاف میان مشروطه خواهان

دستجات داخل نشوند و مقام رفیع خود را حفظ کنند بتمایل بیجمعی و مخالفت باجمعی دیگر برانگیختند مستبدین و رجال کهنه کار که از افکار انقلابی تندروان و از نفوذ روز افزون آنها مشوش و نگران بودند و یقین داشتند که اگر این دسته کامیاب گردد و بر اوضاع مسلط شود دیگر نجات و رستگاری نخواهند داشت سردار و سالار ملی را بمخالفت و دشمنی آنها تشویق و تحریص نمودند و آنها را دشمن دین و آئین و پیرو مسلك هرج و مرج و آنارشیست معرفی کردند ستارخان و باقرخان هم چون با بعضی سران تندروان سابقه خوبی نداشتند بزودی تحت تأثیر تلقینات سوء بدخواهان و متملقین قرار گرفتند و بنای بدگوئی و انتقاد را از آن جماعت گذاردند .

چند نفر از سران مشروطه خواهان از قبیل سردار محیی و ضرغام السلطنه و عمید السلطان و جمعی از مجاهدین که از دولت ناراضی و منتظر فرصت برای مخالفت بودند خود را به ستارخان نزدیک کردند و با او عقدا اتحاد و اتفاق بستند و در اندک زمانی اکثر از مجاهدین را که وضع سختی داشتند و پیریشان و سرگردان بودند گرد خود جمع کردند و در معنی در مقابل دولت و مجلس و تندروها در حمایت ستارخان دسته نیرومندی بوجود آوردند .



فصل صد و دوم

تشکیل احزاب سیاسی

پس از برقراری مجدد حکومت ملی رهبران مشروطیت به پیروی از کشورهای دموکراسی و سنن پارلمانی بایجاد احزاب سیاسی همت گماشتند و در اندک زمانی دو حزب یکی بنام دمکرات و دیگری بنام اعتدال تشکیل دادند و رو بتوسعه نهاد نا گفته نماید که زمینه برای تشکیل این دو حزب در آن زمان کاملاً مهیا و آماده بود زیرا چنانچه خوانندگان سابقه دارند از دیر زمانی راجع بروش سیاسی مملکت میان رهبران مشروطه اختلاف نظر بود و هواداران هر يك از دو نظر گردهم جمع میشدند و مجمعی داشتند و همین مجامع هسته اولیه احزاب مذکور گردید.

کسانی که بنام انقلابی معروف شده بودند دست به تشکیل حزب دمکرات زدند و مرام و نظامنامه جامعی که مناسب با روحیات يك ملت متمدنی بود نوشته و بطبع رسانیدند و حوزه هائی در مرکز ولایات تشکیل دادند و مبلغین برای شناساندن مرام و مقصود حزب بشهرستانها فرستادند و در اندک زمانی دامنه حزب دمکرات در همه جا وسعت یافت و جمع زیادی از محصلین مدارس و افراد جوان و تندرو و با بقول عنبر السلطنه فلقل مزاج وارد در حزب شدند و به نشر عقاید حزبی همت گماشتند.

بطوریکه سابق بر این تذکر دادم مرام حزب دمکرات از مرام حزب سوسیال دمکرات اقتباس شده بود و ای چون در آن زمان هنوز مسلک سوسیالیستی توسعه پیدا نکرده و عالمگیر نشده بود و مردم از آن اسم بسم داشتند و لطمه سوسیالیست را در ردیف کلمه انقلابی و اشتراکی مینداشتند بناچار زعمای حزب از اختیار لفظ سوسیال دمکرات اجتناب کردند و بکلمه دمکرات قناعت نمودند.

مرام این حزب که در آن زمان تاحدی انقلابی بود در روی چند اصل مهم استوار

تشکیل احزاب سیاسی

گشته بود که یکی مبارزه با فتودالیست یا مملوک الطوائفی و دیگری انفکاک قوه سیاسی از قوه روحانی بود.

با تعقیب این دو اصل حزب جوان دمکرات از روزاول جنگ با رؤسای ایلات و عشایر و حکومت خان خانی و روحانیون را آغاز کرد و با دو طبقه از متنفذ ترین طبقات مملکت دست بگریبان شد.

حزب اعتدال که رهبران آن تا حدی محافظه کار و ملایم بودند و بقول خودشان با رعایت استعداد محیط و طبع عامه آن حزب را تشکیل داده بودند بیشتر مورد پسند بازاریها و ثروتمندان و تجار بود و روحانیون، اعیان، اشراف، شاهزادگان و خوانین فتودال که از حزب دمکرات یا بقول خودشان انقلابی بیم و واهمه داشتند یا عضویت حزب اعتدال را پذیرفتند و یا وابسته به حزب شدند و در تقویت آن کمال جد و جهد را بکار بردند و اکثر و کلای مجلس هم که از ملاکین و سرمایه داران بودند و یا از طرف متنفذین و کسانی که دارای قدرت و نفوذ بودند انتخاب شده بودند به حزب اعتدال ملحق شدند و در نتیجه حزب اعتدال اکثریت مجلس شورای ملی را بدست آورد و در اول کار زمامدار مملکت شد تا گفته نماید که سپهدار رئیس دولت هم که یکی از خوانین و سرده قشودالها و شاید بزرگتر ملاک آن زمان بود حزب اعتدال را تقویت میکرد و چند ماهی باتکاه آن توانست زمامداری کند.

حزب دمکرات بیش از بیست نفر نماینده در مجلس نداشت و از حیث عدد در مقابل حریف ناچیز بود ولی همانطوریکه در تمام مراتب و شئون زندگانی مخصوصاً زندگانی سیاست کیفیت بر کمیت برتری دارد حزب دمکرات که از نیروی جدیدت و سعی و کوشش و حتی فداکاری و مقاومت جوانان برخوردار بود بطوریکه در صفحات آینده خواهیم دید در اندک زمانی موفق شد اراده خود را بر مجلس تحمیل کند و حتی پس از چندین دولتی را که با اکثریت متکی بود ساقط کند و یک دولت متمایل به حزب دمکرات روی کار بیاورد و در همان زمان حزب دیگری بنام حزب اتحاد ترقی تشکیل یافت ولی چون نماینده در مجلس نداشت و استقبال زیادی هم از آن نشد کاری از پیش نبرد و پس از

فصل صد و دوم

چندی منحل شد .

:

از بدو تشکیل حزب دمکرات و اعتدال اختلافی که در پس برده میان زعمای مشروطه خواهان بود در تحت لوای اختلاف حزبی جلوه گر شد و کشمکشهایی میان آنها آغاز گشت که بمصائب و حوادث ناگواری منتهی گردید .

این دو حزب تا طلوع جنگ بین المللی اول زمام مملکت را در دست داشتند و متناوباً حکومت میکردند و دولت‌های از خود سر کار میآوردند و گاهی هم بناچار دولت مؤتلف از دو حزب تشکیل میدادند .

در خانه کتمان نمیکند و این حقیقت را نا گفته نمیگذارم که این دو حزب با آنکه در کمال سرسختی و گاهی بیرحمی باهم میجنگیدند و از ریختن خون یکدیگر متناهی نداشتند بمحض آنکه خطری برای مملکت و یا آزادی و مشروطیت پیش میآمد چنانچه در صفحات بعد خواهم نگاشت با از خود گذشتگی و وطن پرستی اختلافات را کنار گذارده دست برادری بهم داده متفقاً و متحداً در حفظ اصول مشروطیت و استقلال مملکت مبارزه میکردند .

مؤسسين احزاب

نقی زاده به کمک و همکاری عده‌ای از مشروطه خواهان تندرو معروف بانقلابی که از دبر زمانی باهم همفکر و متحد بودند و سیاست واحدی داشتند از آن جمله حسینقلیخان نواب ، سید محمد رضا مساوات ، حکیم الملک ، شیخ محمد خبابانی ، حیدرخان عمواغلی ، رسول زاده ، ابوالضیاء ، سید جلیل اردبیلی ، سید حسین اردبیلی ، میرزا محمد نجات ، میرزا احمد قزوینی ، میرزا محمد علیخان تربیت ، نوبری ، شیخ اسماعیل و عده دیگر حزب دمکرات را تشدید داد و چون اطلاعات و مطالباتی از اصول و قواعد و نظامات احزاب سیاسی کشورهای مرقی داشت و گفته میشد که پیش از این زمان در حزب سوسیال دمکرات عضویت داشته موفق شد تشکیلات حزب را در روی يك پایه متین و محکم استوار نماید در مجلس شورای ملی هم تا زمانیکه ایران را ترك نگفته بود رهبری

تشکیل احزاب سیاسی

ولیدری فراکسیون دمکرات را عهده‌دار بود.

حزب اعتدال و یا اجتماعیون و اعتدالیون بسعی و کوشش ورهبری میرزا محمدصادق طباطبائی، میرزا محسن برادر صدرالعلماء، میرزا سید احمد بهبهانی فرزند دوم بهبهانی، حاجی میرزاعلیمحمد دولت آبادی، معاضد السلطنه، دهخدا، میرزا قاسم خان صوراسرافیل، اسعد السلطان، میرزا محمد علیخان نصره السلطان، ناصر الاسلام گیلانی، میرزا مرتضی قلیخان نائینی و جمعی دیگر از معارف مشروطه خواهان از قبیل ذکاء الملک، معتمد خاقان، حاجی محمد تقی بنکدار، حاجی محمد حسین رزاز تشکیل یافت.

در مجلس شورای ملی میرزا مرتضی قلیخان نائینی بسمت لیدری حزب معرفی شد در صورتیکه معنای میرزا محمدصادق طباطبائی برجسته‌ترین عضو رهبر حزب بود. هر یک از دو حزب برای نشر عقاید و خط مشی سیاسی خود روزنامه‌ئی که ارگان رسمی حزب معرفی شده بود بنام ایران نو ارگان حزب دمکرات و روزنامه انقلاب ارگان حزب اجتماعیون اعتدالیون تأسیس و منتشر نمودند پس از مسافرت تقی‌زاده از ایران حزب دمکرات از خط مشی که داشت منحرف شد و بقول معروف با کهنه‌پرست‌ها پیوند کرد.

تا گفته نماید که عده‌ئی از رجال معروف آن زمان هم بدون آنکه عضویت رسمی حزب را پذیرفته باشند طرفدار و وابسته بیکی از این دو حزب شدند و در سیاست عمومی با هم شریک و سهیم و همکاری می‌کردند و نتیجه زحمات و کشمکش این دو حزب عاید همین رجال کهنه کار شد چنانچه اکثر آنها با تکیه همین احزاب دارای مقامات مهم دولتی شدند ولی کسانی که زحمتکش حزب بودند و همه بلایا و مصائب نصیب آنان بود بکنی از هر نوع استفاده و مقامی محروم بودند مخصوصاً زعمای حزب دمکرات با اینکه ادعا می‌کردند متجدد و مترقی هستند و اظهار عقیده می‌کردند که باید کهنه کارها و رجال قدیم از کار بر کنار بشوند و بجای آنها جوانان روشن فکر انتخاب گردند در زمانی که قدرت را در دست داشتند و قادر به همه کاری بودند نگذاشتند بکنفران طبقه پائین قدم بعرضه بالا بگذارند و برخلاف اظهاراتشان عقب رجال پوسیده و خانواده‌های قدیم و ملوک‌ها و سلطنه‌ها رفتند

فصل صدودوم

حزب اعتدال بطریق اولی از رجال کهنه پرست و بقول معروف استخوان دار حمایت میکرد و آنها را مصدر امور مهم دولتی مینمود.

باید بدون پرده پوشی گفت که اگر چه بظاهر جمعی از رجال کهنه کار بسته وابسته و پیرو سیاست احزاب بودند ولی در حقیقت احزاب کار چاق کن آنها محسوب میشدند و شبانه روز تلاش میکردند که آنها را روی کار آورده و سر کار نگاهدارند.

وضعیت روز

با یکدیگر ناسف زمانی نگذشت که نیروی ملی که در سایه اتحاد و اتفاق رژیم مشروطیت را در مملکت برقرار کردند دستخوش اختلاف و نفاق شد و بچند دسته تقسیم گشت و شبانه روز برای تضعیف و از میان بردن یکدیگر تلاش میکردند.

چون سردار اسعد و بختیار بها در این زمان از همه رجال مشروطه خواه نیرومندتر بود دموکراتها و اعتدالیون تلاش میکردند که او را بطرف خود جلب کنند گرچه سردار اسعد ظاهراً عضویت هیچیک از احزاب را نداشت ولی چون طبعی معتدل و روحی سلامت جو داشت از مردمان تند و انقلابی بیزار بود و معنا با اعتدالیون نزدیکتر بود و در تأسیس حزب اعتدال هم کمک بسیار کرد و چند نفر از خوانین بختیاری هم بعضویت حزب اعتدال درآمدند.

ولی بواسطه کدورتی که از دیر زمانی میان سردار اسعد و سپهدار دبدا شده بود و اعتدالیون علناً از سپهدار حمایت میکردند و دموکراتها با تمام قوا به مخالفت سپهدار برخاسته بودند سردار اسعد با دموکراتها نزدیک شد و بطور سگد خواهیم دید در نتیجه همین نزدیکی بود که کابینه سپهدار سقوط کرد و مستوفی الممالک رئیس الوزرا شد و واقعه جنگ یارک پیش آمد.

۲۱۰

روز بروز بر اقتدار یفرم که رباست نظمیه را داشت و در حدود سیصد نفر بجاهد شجاع و فداکار تحت امرش بود و ایافت و شخصیت خودش را در گذشته نشان داده بود افزوده میشد و بیش از پیش عامل مؤثر دولت جدید محسوب میگشت و در مهم امور

تشکیل احزاب سیاسی

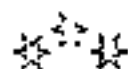
مداخله پیدا میکرد.

سردار محیی که از اوضاع بغایت ناراضی بود چون قادر باینکه به تنهایی کاری از پیش ببرد نبود به ستارخان و باقرخان نزدیک شد و با پانزده نفر مجاهدیکه تحت امرش بودند در جرگه ستار در آمد.

ستارخان در روزهای اول ورودش رویه مسالمت آمیز و میانجی یا بهتر بگوئیم کدخدامنشی پیش گرفت و کوشش بسیار کرد که نفاق و اختلاف دستجات را با اتحاد مبدل کند ولی دیری نکشید که خود در تحت تأثیر همان عواملیکه سبب نفاق و اختلاف شده بود واقع شد و یکنگسته نیرومند دیگر بر دسته‌ها افزوده شد.

ستارخان به دمکراتها بدین بود و آنها را مردمان مخرب و جاه طلب میدانست و عقیده داشت که باید این جماعت را از صحنه سیاست بیرون کنند سردار محیی هم که طبیعاً اعتدالی بود و با رؤسای آنها سر و سری داشت ستارخان را بمخالفت با دمکراتها تشویق میکرد و آتش اختلاف را نیز تر مینمود.

میرزاعلیمحمدخان تربیت که میان سران مجاهدین دریا کدامنشی و تقوا و شجاعت بی نظیر و ظاهر آریاست مجاهدین را عهده دار بود از طرفداران سرسخت حزب دمکرات و بهمین جهت بیش از سایرین مورد کینه و بغض مخالفین حزب دمکرات قرار گرفته بود. حیدرخان عمواغلی که ریاست قوه بحریه حزب دمکرات را داشت و از نعمت هوش سرشار و فعالیت بی نظیر برخوردار بود جمعی از مجاهدین تندرو و بعقیده دشمنان دمکراتها آتارشدست را گرد خود جمع کرده و با سرسختی در توسعه حزب و مبارزه با مخالفین کوشش مینمود.



سران حزب دمکرات که خود را در مقابل مخالفین نیرومند چون مرحوم بهبهانی و ستارخان و حزب اعتدال و جماعتی از مجاهدین میدیدند تمام سعی و کوشش خود را برای سقوط کابینه سپهدار و اتحاد با سردار اسعد بکار میبردند نمایندگان دمکراتها در مجلس و روزنامه ارگان حزب چنانچه شیوه احزابیکه در اقلیت است بحمله و انتقاد از مخالفین

فصل صدودوم

و دستگاه دولت پرداخته بودند و برای جلب توجه عامه و بدست آوردن طرفدار از عوام فریبی و دماغ‌کوژی و تهمت فروگذار نمی‌کردند چنانچه اعتمادیون شهرت داده بودند که دمکراتها يك کمیسیون خصوصی بنام کمیسیون اتهام تشکیل داده و کار این کمیسیون جعل و انتشار مطالب عوام‌پسند و دور از حقیقت می‌باشد.

اکثر جوانان و شاگردان مدارس متمایل به حزب دمکرات بودند ولی بازارها یا بعبارت دیگر اصناف و کسبه که از بیروان بهبهانی بودند و اکثر رؤسایان در حزب اعتمادالعضویت یافته بودند از اعتمادیها پشتیبانی می‌کردند زیرا با آنها تلقین کرده بودند که عقاید و مرام حزب دمکرات با اصول و مبانی دین تطبیق نمی‌کند و بیروان آن‌مسلك علاقه زیادی بمذهب ندارند و برای قیام‌دادن عوام بر ضد حزب دمکرات بی‌سلی از مواد مرام آن حزب که انفکاک قوه سیاسی را از قوه روحانی اشعار داشته بود متمسک شده بودند و دمکراتها را دشمن روحانیت معرفی می‌کردند.

شهادت بهبهانی

قتل مرحوم میرزا سید عبداللہ بهبهانی بزرگترین فاجعه‌ئی بود که پس از اعاده مشروطیت روی داد و یکی از گناهان کبیره بود که از طرف مرتجعین بعمل آمد.

_____ مرحوم بهبهانی که مؤسس مشروطیت و پایه گذار حکومت ملی بود و در شجاعت و شهامت و استقامت و قوه تفکر و تعقل و شخصیت و نیروی اراده در ایران بی نظیر بود و بعزت دارا بودن همین سجایا و مکارم اخلاقی اول کسی بود که بدون بیم و هراس بطوریکه در وقایع انقلاب مشروطیت نداشتند در مقابل استبداد قد مردانگی علم کرد و از برای نشست و تاروز آخر با همان شجاعت و عزم راسخ از مشروطیت دفاع کرد بیم‌نرس در قاموس زندگانی مرحوم بهبهانی وجود نداشت و تزلزل و دودایی و ضعف و ناتوانی در روح با اراده و قوش هیچوقت راه نیافت.

حتی در زمان توپ بستن مجلس که با سرو پای برهنه و ریش خونی آلود و بدن مجروح باغشاه بردندش و جانش در خطر بود زبونی از خود نشان نداد و چون زمانیکه با کمال قدرت در مسند عالی روحانیت می‌نشست با کمال صبر و حوصله و وقار مصائب

تشکیل احزاب سیاسی

حبس و زجر را تحمل کرد حتی وقتی که بحضور محمدعلیشاه بر دندش محمدعلیشاه باخشونت با او صحبت کرد و کلمات خارج از تراکت و ادب گفت مرحوم بهبهانی گفت اعلیحضرت



میتوانند حکم بدهند مرا بکشند ولی تقاضا دارم در صحبت با همان سپاه و وضعیکه سابق بر این با من صحبت میکردند حرف بزنند محمدعلیشاه در مقابل نیروی معنوی آن مرد شجاع جازد و آهنگ صحبت را تغییر داد و با ملایمت بگفتگو پرداخت.

پس از آنکه مرحوم بهبهانی از حبس و تبعید خلاصی یافت و بطهران بازگشت و مردم آن استقبال بی نظیر را از او بعمل آوردند دوباره بقول جمعی بکارگشائی امور مسلمانان و یا بقول جمعی دیگر بر تق و فتق امور همچون دوره اول مشروطیت پرداخت و در

شیخ فضل الله نوری - سید عبدالله بهبهانی

حقیقت يك دولت بدون مسئولیت و ریایك اداره امور عمومی در خانه اش ایجاد شد. مرحوم بهبهانی عادت بگوشه نشینی و منفی بافی نداشت و هر کس دست نیازمندی بطرفش دراز میکرد مایل بود باو براری کند و مشکل او را حل نماید.

در اینجا ناگفته نگذارم که سالها بلکه قرنها وقت میخواهد تا بتوان عادات آداب و سنن و اخلاق چندین هزار ساله قومی را تغییر داد و مردم را در جاده نو وارد کرد عامه ایرانیان از همه طبقات از قرون متمادی عادت کرده بودند که حل مشکلات خود را از روحانیون مخصوصاً آنهاییکه دارای قدرت و نفوذ بودند بخواهند و برای حوائج خود دست نیازمندی بطرف آنها دراز کنند و طبعاً هر قدر آن مقام روحانی با

فصل صدودوم

نفوذتر بود حوائج مراجعین زودتر انجام می یافت و چون در آن ایام سیادت و قدرت مرحوم بهبهانی بسیار بود و تمام مقامات دولتی از کشوری و لشکری و قضائی نسبت باو امرش سر تسلیم فرود میآوردند طبعاً محتاجین و استفاده جویان کمال سعی و کوشش را بکار میبردند که از آن منبع نفوذ و قدرت جدا کثیر استفاده را بدست بیاورند و آنهاییکه مظلوم واقع شده بودند رفع ظلم از خود کنند و کسانیکه طالب رتبه و مقام هستند بجاء و مقام برسند.

شک نیست که در ایران اکثر درو را اینگونه اشخاص متنفذ و صاحب قدرت افراد استفاده جو و زرنگ جمع میشوند و مطالب حق و ناحق را با انواع چاپلوسی و دسائس و حقه بازی از امتنا و تصویب ذی نفوذ بدون آنکه کاملاً متوجه باشد میگذرانند و کیسه منفعت پرستی خود را پر میکنند و مطلقاً آبرو و حیثیت آن مرد توانارا در نظر نمیگیرند. از طرف دیگر همانطوریکه راجع به محمد و لبخان سیه دار نوشتم بسیار مشکل است که اشخاصیکه در دوره استبداد بایک سبک خاصی زندگانی کرده اند و با مردم سروکار داشته اند بمحض تغییر رژیم بتوانند فوراً تغییر روبه داده کلیه اعمال خود را با اصول جدید تطبیق بدهند.

خصوصاً در ایران هنوز قوانینی وضع نشده و حدود و حقوق اشخاص و کارها کاملاً روشن نبود تا افراد بتوانند عمل خود را در قالب قوانین بریزند و از مقررات تجاوز نکنند.

نتیجه

دشمنان و مخالفین مرحوم بهبهانی او را متهم میکردند که نسبت بقانون و اصول مشروطیت بی اعتنا است و اراده شخصی خود را بر قانون مقدم میدارد و در اموراتی که از حدود یکنفر روحانی غیرمسئول خارج است مداخله میکند و در کارهای عدلیه و محاکم اعمال نفوذ مینماید و باتوصیه و فشار بدولت و مقامات صلاحیتدار اشخاص را بکارهای مهم مملکتی میگمارد و در نتیجه دستگاه دولت را که باید در روی اصول قانون و موازین مشروطیت استوار باشد متزلزل و از کار انداخته است بفرض اینکه دشمنان بهبهانی

تشکیل احزاب سیاسی

بواسطه عدم آشنائی بعلم‌الروح اعتراضات خود را وارد بدانند تازه‌گناه و تقصیر متوجه دولت مسئول و مقامات حافظ قانون می‌باشد چنانچه روزی نمی‌گذرد که در کشورهای راقیه هزار ها عرضحال حق و ناحق بعدلیه ها داده نشود و هزار ها تقاضای کار از روی استحقاق و بدون استحقاق از مقامات دولتی و ادارات نشود این وظیفه حافظین قانون و مسئولین امور مملکت است که بتقاضای های حق ترتیب اثر بدهند و تقاضا ها و ادعاهای ناحق و نارو را رد کنند مرحوم صدرالعلما که یکی از پیاکنهادترین روحانی مشروطه خواه بود میگفت من هر روز متجاوز از صد نامه توصیه بوزارتخانهها و ادارات دولتی مینویسم که یقین ندارم همه آنها صحیح و قابل اجرا باشد ولی این وظیفه مقامات مسئول و حافظ قوانین است که حق را از باطل تمیز بدهند و آنچه حق است ترتیب اثر بدهند بقول یکی از نزدیکان بهبهانی آن مرحوم علاقه مند بود که بمردم گرفتار کمک کند و محتاجین را از خانه خود محروم و مأیوس بیرون نکند این بود که در توصیه هائیکه بمقامات مربوطه مینمود کلمه در صورت امکان و رعایت مقررات را متذکر میشد و اگر استنباط میکرد که عملی برخلاف اصول مشروطیت شده بغایت متأثر میگردد و بجزیران آن همت میگماشت .

بعقیده نگارنده اگر دولت ایران وزمامداران دستگاہ نوین از مردمان مؤمن بمشروطیت و معتقد باصول قانون اساسی تشکیل یافته بود و از روز اول تمام قدرتی که در دست بود صرف اجرای حق و عدالت میشد و دولت جز در مقابل قانون مقابل خواسته های کسی سر تسلیم و تمکین فرود نمی آورد بهبهانی شهید نمیشد و اینهمه مصائب گوناگون هم پیش نمی آمد و این اختلافات خانه بر انداز ایجاد نمیگردید و مرحوم بهبهانی بیش از هر کس رعایت قانون و مقررات را که خود بوجود آورنده آن بود میکرد .

صرف نظر از آنچه نوشته شد از نظر قضاوت تاریخ آبا کشتن مردیکه بانی و مؤسس ویی گذار مشروطیت بود و ناساعتیکه در باغشاه محبوس شد با مردی و مردانگی و فداکاری از آزادی و مشروطیت دفاع کرد در مقابل اعتراضات و ایراداتیکه دشمنانش باو داشتند ظلم و بیرحمی و شقاوت نبود و جنایتی را که بیرحانه مرتکب شدند بنفع

آزادی و مشروطیت تمام شد .

حقیقت اینست که جماعتی قدرت و نفوذ مرحوم بهبهانی را مانع پیشرفت مقاصد خود میدانستند و خیال میکردند که با ازمیان بردن او با رزوه‌های خود خواهند رسید و نقشه‌ئیکه در سر داشتند عملی خواهند کرد ولی صفحات تاریخ آینده نشان میدهد که اشتباه کردند و از این جنایت نه نفعی نصیب مملکت شد و نه خودشان طرفی بستند چنانچه پس از زمانی همین اشخاص که مرحوم بهبهانی را با اتهام پابند نبودن با اصول و مقررات شهید کردند دست دوستی بطرف عین‌الدوله دراز کردند و او را بمقام ریاست وزرا رسانیدند و همکاری او را پذیرفتند .

!! !!

شب شنبه ۲۴ تیر چهار نفر مجاهد مسلح از تارکسی شب استقاده کرده چون دزدان بخاند بهبهانی رفتند و آن مرد روحانی هفتاد ساله مؤسس مشروطیت را با گلوله شهید کردند .

هنوز آفتاب طلوع نکرده بود که خبر شهادت مرحوم بهبهانی در شهر منتشر شد و هیجانی بی نظیر در میان کلیه طبقات ایجاد کرد مردم دست از کار کشیده بازارها و دکان‌ها را بسته چون سیل خروشان بطرف خانه بهبهانی روانه شدند چون خانه آن مرحوم گنجایش جمعیت را نداشت لذا علما و طلاب و سران مشروطه خواهان و رؤسای اصناف و تجار در مدرسه مروی اجتماع کردند میرزا سید محمد بهبهانی فرزند ارشد آن شهید سعید با حالیکه قلم از شرح آن عاجز است بناخاست و در میان هزارها نفر که تمام صحن و ایوانها و پشت بامها را پوشانیده بود آغاز سخن کرد هنوز میرزا سید محمد لب بسخن نگشوده بود که صدای ناله و فریاد جماعت بلند شد و سیل اشک از دیدگان جاری گشت فرزند شهید سعید که در آن لحظه بك قیافه روحانی پیدا کرده بود چنین گفت در مقابل آنچه خداوند مقدر فرموده باید تسلیم بود رضا بر خدا الله و تسلیماً له امره ، مرحوم بهبهانی در راه خدمت بمخلاق خدا آخرین مرحله را پیموده و بدرجه رفیع شهادت نائل شد من از شما تقاضا دارم متانت و خونسردی را پیشه خود قرار بدهید

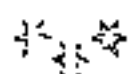
تشکیل احزاب سیاسی

و از انقلاب و کشمکش خودداری کنید و از انتقام جوئی پرهیزید و پی کسب و کار خود بروید و مجازات قاتلین را بخواهید و اگذار کنید این بود ملخص بیانات آقامیرزا سید محمد بهبهانی .

ظنّ قوی اینست بلکه یقین بنظر میرسد که در آنروز تاریخی اگر ایمان بحق بزرگی روح و گذشت مافوق قوه بشر و خو سردی و بردباری میرزا سید محمد بهبهانی نبود انقلاب خونینی در طهران بوجود میآمد و کار بخونریزی میکشید و کسانی که برای انتقام از مخالفین خود در کمین بودند بدستیاری جماعت متأثر و غضبناک دست با اقداماتی میزدند که عاقبت او را کسی نمیتوانست پیش بینی کند .

با وجود این دوروز بازارها بسته بود و مردم دست از کسب و کار کشیده در مساجد و تکایا بسوگواری پرداختند و مجالس متعدد ترحیم برپا کردند و برای شهادت روحانی عظیم الشان و پیشوای مشروطیت تعزیه داری نمودند .

اگرچه در آن ایام قاتلین شهید سعید شناخته نشدند ولی پس از چندی معلوم شد که سه نفر از مجاهدین دسته حیدر عمو اغلی بنام رجب ، حسین لله ، علی اصغر ، این جنایت فجیع را مرتکب شده اند ولی خون روحانی بیگناه گریبان آنها را گرفت و رجب در تبریز کشته شد و حسین لله در واقعه کمیته مجازات بدار آوریده شد و علی اصغر که در ژاندارمری وارد شده بود بواسطه خیانت دیگری که مرتکب شده بود محکوم و تیرباران گردید .



در آنروزها اشخاصی را محرک قتل مرحوم بهبهانی میخواندند ولی بطور تحقیق تا این تاریخ محرک حقیقی معلوم نشده و آنچه گفته میشد حدس و یا اتهام بوده و کوچکترین مدرک و سندی راجع بمجرم بودن شخص یا جمعیتی در دست نیست دلیل و برهانی که افراد پایه اتهام خود را در روی آن استوار کرده بودند اینست که قاتلین از مجاهدین دسته حیدر عمو اغلی بودند و حیدر عمو اغلی از سران حزب دمکرات بود پس در نتیجه حزب دمکرات و یارهای و لیبر آنها محرک قتل مرحوم بهبهانی بوده است .

فصل صدودوم

حزب اعتدال، روحانیون، رجال مستبد و ازاجماعی که از توسعه حزب دمکرات بی نهایت آشفته خاطر و نگران بودند و یقین داشتند که اگر روزی این حزب تندرو و انقلابی نیرومند بشود ستاره اقبال آنان افول خواهد کرد و همه چیز آنها بخطر خواهد افتاد دائماً برای تخریب دمکراتها کوشش و تلاش میکردند و از پیش آمد تأثر آور قتل فجیع مرحوم بهبهانی استفاده کردند و دمکراتها را محرك و موجب و عامل آن اعلام داشتند و چون تقی زاده رهبر حزب و لیدر یارلانهائی آن جماعت بود و در آن زمان مقام مهمی احراز کرده و در حکم پرچم و یا مظهر حزب شناخته شده بود بامید آنکه اگر او از میان برود حزب متلاشی خواهد شد هدف نهمت قرار دادند و علناً او را محرك قتل مرحوم بهبهانی اعلام داشتند و برای انحلال حزب و از میان برداشتن رهبر آن بحربه تکفیر متوسل شدند و تکفیر تقی زاده را از مقام روحانیت نجف درخواست نمودند و حتی شهرت دادند که آخوند ملا کاظم حادیمی مبنی بر تکفیر تقی زاده صادر نموده است ولی عقل و کیاست مرحوم آخوند و خیر خواهی و مصلحت اندیشی مؤتمن الملک رئیس مجلس و تلگرافات و نامه هائیکه میان رئیس مجلس و آخوند ملا کاظم مبادله شدتیر مخالفین بسنگ خورد و پس از گفتگو و بحث بسیار زعمای قوم برای فرو نشاندن خشم و کینه مخالفین و خاموش کردن آتشیده در حال اشتعال بود و حفظ جان تقی زاده همیشه صلاح دانستند که لیدر حزب دمکرات برای مدتی ایران را ترك کند و بیسی از کشورهای خارج مسافرت نماید.

ولی برخلاف تصور دشمنان دمکراتها با مسافرت تقی زاده حزب دمکرات و فراکسیون پارلمانی آن از میان نرفت و با سرسختی مبارزه را تعقیب نمود.

نا گفته نگذارم که در آن موقع سردار ملی و سالار ملی و سردار محیی و ضرغام السلطنه بختیاری و جماعتیکه با آنها همراه بودند در حماد بدمکراتها شرکت جستند و برای ویرانی آن جماعت و سقوط تقی زاده چیزی فروگذار نکردند کسانیکه پس از شهادت مرحوم بهبهانی با قاتلین آن مرحوم آشنا بودند و از راه کنجکوی مایل بودند بدانند که چه کسی محرك آنها در آن قتل فجیع بوده نقل میکنند که با وجود

تشکیل احزاب سیاسی

اینکه قاتلین جنایت عظیمی را که مرتکب شده بودند انکار نمی‌کردند و حتی با بی‌شرمی و بیرحمی شرح واقعه را نقل می‌کردند هرگز اسمی از زعمای حزب دمکرات مخصوصاً تقی‌زاده لیدر آنها نبردند و حتی مکرر گفته بودند که با تقی‌زاده آشنائی و آمدوشدی نداشته‌اند و هیچوقت تماس با او پیدا نکرده بودند.

شهادت میرزا علی‌محمد خان تربیت و میرزا عبدالرزاق خان

اعتدالیون و طرفداران بهبهانی بابتقام خون آن مرحوم بر آن شدند که چند نفر از رؤسای متنفذ دمکراتها از آن جمله تقی‌زاده، میرزا علی‌محمد خان، حیدر عموغلی و حسینقلیخان نواب را از میان بردارند و برای عملی کردن این منظور عده‌ئی از مجاهدین قفقازی را که از دسته سردار محیی بودند مأمور نمودند.

چون تقی‌زاده در آن ایام کمتر آمد و شد می‌کرد و کاملاً مراقب خود بود و عده‌ئی هم مسلح حفاظت و پاسبانی او را عهده دار شده بودند باو دست نیافتند ولی در یکی از همان ایام مجاهدین مذکور با حیدر عموغلی در خیابان چراغ گاز رو برو شدند و بطرف او حمله بردند ولی از حسن اتفاق خانه ضیاءالسلطان در همان نزدیکی بود و حیدر خان توانست با چابکی خود را در آن خانه پندازد و از چنگ حمله کنندگان نجات یابد یکی از شبها که حیدر خان مهمان مدیرالصنایع بود و با چند نفر از رفقاییش که همگی باموزر مسلح بودند بطرف خانه میزبان می‌رفتند جمعی که در کمین او بودند از کمین گاه بیرون آمده و بطرف او حمله بردند و چندنیرهم میان طرفین رد و بدل شد ولی باز بحیدر خان آسیبی نرسید و جان بلاامت بند برد میرزا علی محمد خان تربیت که بشجاعت و پاکدامنی خود اعتماد داشت و بی پروا و بدون مستحفظ در شهر حرکت می‌کرد نهم مرداد نیم ساعت از شب گذشته که هنوز هوا کاملاً تاریک نشده بود بامیرزا عبدالرزاق خان برای انجام کاری درشکه نشسته بطرف لالازار روانه شدند در چهارراه مخبرالدوله مورد حمله عده‌ئی از مجاهدین دسته معزالسلطان سردار محیی قرار گرفتند و هر دو نفر کشته شدند.

حقاً باید اعتراف کرد که کشته شدن میرزا علی‌محمد خان که در شجاعت و

پاکدامنی و متانت در میان مجاهدین بی نظیر بود فقدان بزرگی بود که موجب تأسف همه آزادبخواهان حتی دشمنان دمکراتها گردید و مملکت را از داشتن فرزندی رشید و لایق بی نصیب کرد.

موقر السلطنه

خوانندگان ابن تاریخ بیاد دارند که موقر السلطنه پسر ناطق السلطنه برادرزاده علاءالدوله و داماد مظفرالدین شاه بواسطه جاسوسبده در دربار کرده بود با مر مظفرالدین شاه چوب خورد و از دربار رانده شد.

پس از آنکه محمدعلیشاه بسطنت رسید چون در برهمی و خبث طننت دست کمی از محمدعلیشاه نداشت از معتمدین و محارم او کشت و مأمور قتل اتابک گردید پس از نوپ بستن مجلس و دوره اقتدار محمدعلیشاه بهمدستی با منبع حضرت و سد کمال و مفاخر الملك و شیخ محمود و رامینی از هر نوع اذیت و آزار نسبت به شروطه خواهان کوتاهی نکرد و پس از فتح طهران در سفارت روس پناهنده شد و همراه محمدعلیشاه بهخارج ایران تبعید گردید.

پس از چند ماه بدون سابقه و انتظار برخلاف تصور بر اهل منعقد میانه دولت ایران و شاه مخلوع و سفارتین روس و انگلیس که حاکی در این بود که کسانی که با محمدعلیشاه تبعید شده اند حق مراجعت با ایران را ندارند و در صورتیکه بدون اجازه دولت ایران با ایران مراجعت کنند محکوم باعدام خواهند شد و ایران شد.

در آن زمان عدّهئی از کسانی که با محمدعلیشاه تبعید شده بودند از جمله مجمل السلطان به آذربایجان رفته بودند و در میان ابالات و عشائر برای اعاده سلطنت محمدعلیشاه زمینه چینی میکردند بر طبق اسناد و مداریکه بدست دولت و مأمورین انتظامی افتاد مسلم شد که موقر السلطنه با مر محمدعلیشاه برای تهیه زمین مراجعت او با ایران آمده و با مستبدینیکه در سفارت روس پناهنده بودند و شب و روز برای بازگردانیدن شاه مخلوع تلاش مینمودند هم دست و هم بمان میباشد.

موقر السلطنه از طرف نظمیّه دستگیر و برای محاکمه بمقامات قضائی تحویل داده شد.

تشکیل احزاب سیاسی

برخلاف معمول محاکمه و مجازات موقر السلطنه با سرعت غیرمنتظره انجام یافت و علت این بود که دولتیها میترسیدند که روسها مداخله کرده و آزادی او را تقاضا کنند علت دیگر این بود رجال مهم آن زمان اکثرشان از دوستان میرزا علی اصغر خان اتابک بودند مخصوصاً سردار اسعد که علاقه مخصوصی بخانواده اتابک داشت و یقین داشتند که اتابک بدست موقر السلطنه کشته شده و او را قاتل اتابک میدانستند.

موقر السلطنه در عدلیه نتوانست از خود دفاع کند و در مقابل مدارک قطعی که در دست بود جان خود را نجات بدهد و محکوم باعدام شد.

موقر السلطنه در مدافعاتیکه از خود کرده گفته بود علت مراجعت من بایران خست محمدعلیشاه بود و از بقدر کافی که بتوانم در اروپا زندگانی کنم بمن کمک نمیکرد و از حیث معاش در مضیقه بودم.

موقر السلطنه که در زمان مشروطیت در ایران بود



از طرف وزیر داخله تکرالله خان معتمد خاقان حاکم طهران مأمور اجرای حکم محکمه شد دار بلندی در میدان توپخانه پیا گردید و موقر السلطنه را در میان

فصل صد و دوم

هزارها نفر جمعیت که چون مور و ملخ سطح میدان و پشت بامها را پوشانیده بود بیای دار آوردند و طناب دار را بگردنش انداختند و بالا کشیدند اما با واسطه وزن محکوم و با واسطه پوشیدگی طناب، طناب دار پاره شد و محکوم بزمین افتاد ولی با عجله از جا برخاست و میخواست خود را میان جمعیت انداخته فرار کند اما دور او را گرفتند و یکنفر مجاهد با ته تفنگ ضربتی بس او زد که خون جاری شد و همه مردم از این رفتار وحشیانه مجاهد مذکور اظهار تضرر نمودند پس از آنکه طناب را استوار نمودند مجدداً محکوم را در میان هلهله شادی و کف زدن مردم بدار کشیدند.

تزلزل و سقوط کابینه سپهدار

از دیرزمانی عوامل ملی دست بدست هم داده و برای سقوط کابینه سپهدار تلاش میکردند.

سردار اسعد که در آن زمان مقتدر ترین رجال مشروطه بود و خلقاً و خلقاً با سپهدار تفاوت بسیار داشت و باطناً مایل بشرکت در هیئت دولت و کشیدن بار مسؤلیت نبود و از تندی و کج خلقی و کارهای بی رویه سپهدار بغایت ناراضی بود بدمکراتها که همیشه طالب دوستی او بودند نزدیک شد و بدستیاری آنها موجبات سقوط دولت را فراهم نمود.

فراکسیون پارلمانی حزب دمکرات که از مردمان جسور و شجاع و ناطقین زبردست چون نقی زاده، شیخ محمد خیابانی، نوبری تشکیل یافته بود در اکثر جلسات علنی مجلس با نطقهای آتشین از دولت سپهدار انتقاد میکردند و او را نایوان برای زمامداری کشور و پیروی از اصول دمکراسی جلو میدادند.

علاء السلطنه وزیر خارجه کابینه راجع بتوقف قشون روس در ایران مورد استیضاح مجلس قرار گرفت و کلاً باو رأی عدم اعتماد دادند و از کار بر کنار شد.

در میان رئیس الوزا و وزراء هم آهنگی و حسن تفاهم نبود و بیش از همه مرحوم صنیع الدوله و نوق الدوله از طرز کار و رفتار سپهدار دلتنگ و ناراضی بودند و در جلسات هیئت دولت باهم مشاجره داشتند.

تشکیل احزاب سیاسی

عصبانیت مردم از عدم امنیت و قتل بهبهانی و میرزا علی محمد خان و خودسری مجاهدین پیش از پیش آتش مخالفت را با دولت مشتعل مینمود و خالی بودن خزانه دستگاه دولت را بکلی فلج کرده بود عدم موفقیت دولت بتشکیل يك قشون منظم و دارای انضباط روز بروز از اهمیت و نیروی معنوی دولتی که با آن قدرت سر کار آمد می‌کاست و بالاتر از همه اشکال قراشی روسها و مداخله آنها در امور داخلی بنام حفظ مصالح اتباع و وابستگان شان و شکایت و تهدید روز افزون آنان از وضع مجاهدین و هرج و مرج پیش از پیش دولت را دچار اضطراب و نگرانی و ضعف نموده بود.

در نتیجه بواسطه علی که در بالا نوشتم روز بروز از نیروی کابینه کاسته شد و آثار تزلزل در ارکان دولت آشکار گردید تا بسقوط آن منتهی شد.

برای حفظ حیثیت سپه‌دار و سردار اسعد زعمای مشروطه همچو مصلحت دانستند که آنها بارضایت خود از کار کناره‌جویی بکنند و استعفا بدهند و بعضویت مجلس شورای ملی انتخاب شوند در مجلس با سایر نمایندگان انجام وظیفه نمایند و بجای داشتن مسئولیت سنگین قوه مجریه باعمال دولت و اجرای قوانین نظارت کنند و از دولتی که روی کار می‌آید پشتیبانی نمایند و در حل مشکلات آنها را رهبری کنند.



فصل صد و سوم

کتابخانه مستوفی الممالک

چون در مجلدات و فصول گذشته این تاریخ فرصت بدست نیامد که شمه‌ئی برای شناسائی مردیکه مأمور تشکیل کابینه و دولت جدید شد و مدت بیست و چند سال بزرگترین سیاستمدار و رجل ملی و مورد اعتماد و زمامدار کشور بود و عمری را شریف زیست و شریف از دنیا رفت و آن دوره تاریخی و مملو از حوادث و جزر و مدهای سیاسی لکه‌ئی دامنش را آلوده نکرد بنگارم اینک که برای اولین مرتبه بزمامداری و ریاست دولت انتخاب شده برای یاد بود و شناسائی او بنگارش چند سطر بطور اختصار مبادرت میکنم.

میرزا حسن مستوفی الممالک در سن یازده سالگی که پدرش میرزا یوسف مستوفی الممالک داردنیا را وداع کرد از طرف ناصرالدین شاه بمقام وزارت مالیه منصوب و برگزیده شد و چون سنش برای اداره آن دستگاه وسیع مناسب نبود وزیر دفتر که یکی از رجال کاردان مالی ایران بود به معاونتش انتخاب گردید.

مستوفی الممالک با وجود جاه و مقام و احترامی که در دستگاه دولت و در میان عمه طبقات مملکت داشت چه شاه و چه رجال و شاعران گران آقا میخواندند و از نعمت ثروت و شوکت برخوردار بود.

از جوانی یا کدامن و پاک نهاد و مخالف ظلم و بیدادگری و طرفدار حق و عدالت بود بهمین جهت بس از آنکه بس بیست و چند سالگی رسید با داشتن مقام وزارت و احترام ایران را ترک کرد و بارها مسافرت نمود و سفر او در اروپا هفت سال بطول انجامید و بطوریکه خود او میگفت خیال بازگشت با ایران را نداشته.

در مدت توقف در کشورهای راقیه و آزاد مقنون و مجذوب تجلیات آزادی و افکار

کابینه مستوفی الممالک

فونین گردید و بابسپاری از مردمان روشن فکر و آزادمثش آن سرزمین آشنائی پیدا کرد و به تحصیل زبان فرانسه همت گماشت پس از طلوع مشروطیت و تحولات جدیدیکه در ایران پیش آمد بفکر مراجعت بخاک وطن افتاد اتفاقاً در همان موقع میرزا علی اصغر خان اتابک در پاریس بود و از طرف محمد علیشاه برای پست صدارت و ریاست وزرا بایران دعوت شده بود بخواهش اتابک مستوفی الممالک پذیرفت که با اتفاق بایران برگردد . پس از آنکه اتابک بسمت ریاست دولت انتخاب شد مستوفی الممالک را بوزارت جنگ برگزید و تا روزیکه اتابک کشته شد در این پست باقی بود .

اگر باستخاره های محمد علیشاه که در جلد سوم این تاریخ گراور شده مراجعه بشود مشاهده میگردد که محمد علیشاه نسبت بمستوفی الممالک بغایت بدبین بود و خیال بر کنار کردن و تبعید او را در مغز خود میپرورانید .

پس از توپ بستن مجلس تا چندماه مستوفی الممالک خانه نشین و منزوی بود و اغلب ایام خود را در خارج شهر بشکار میگذرانید نا گفته نگذارم که این مرد ضعیف و تازک نارنجی و ملایم و متین و باصطلاح آروز میرزا بتویس چون از جوانی عادت بسواری و شکار داشت در سواری و تیر اندازی در ایران نظیر نداشت چنانچه خوانین بختیاری که همگی سوارکار بودند میگفتند حتی در میان ایلات و عشایر هم درسواری و تیر اندازی مستوفی الممالک بی بدل است .

باری پس از آنکه محمد علیشاه اعلان کرد که مشروطه را با همان اصول و قواعد بر طبق قانون اساسی مجدداً برقرار خواهد کرد و مجلس شورای ملی را مفتوح خواهد نمود و برای عملی ساختن منظور فوق سعد الدوله را بر ریاست وزرا انتخاب نمود مستوفی الممالک بامید آنکه بتواند جد و جهدی در اعاده مشروطیت بنماید عضویت کابینه سعد الدوله را پذیرفت ولی پس از چندیکه بسوءنیت محمد علیشاه بی برد از عضویت دولت استعفا داد .

پس از فتح طهران بتقاضای هیئت مدیره و مجلس عالی وارد کابینه سپهدار شد و بسمت وزیر مالیه در مجلس معرفی شد ولی چون توافقی فکری و اخلاقی با سپهدار رئیس

فصل صد و سوم

دولت نداشت از عضویت کابینه استعفا داد و بشا به خواهش عضدالمالك نابب السلطنه وزارت دربار را پذیرفت .

چون نگارنده از نزدیکترین دوستان مستوفی الممالك بودم و مدت بیست سال شب و روز با او جلس و افتخار معاشرتش را داشتم قسم یاد میکنم که جز اولیا و مردان حق کسی را که دارای صفات عالیه او باشد نمیشناسم و در آداب و سلوک کسی را هم پایه او نمیدانم و اگر بخوام شرح حال آن مرد بی نظیر را بنویسم باید کتابی برشته تحریر در آورم اینست که با آنچه نوشته ام قناعت میکنم و وارد متن تاریخ میشوم در اینجا يك نکته دقیق بنظرم رسید که ناگزیر از بیان هستم .

با اینکه مستوفی الممالك تحصیلات عالیه نداشت و دارای کاریر سیاسی نبود چون غرض و منفعت پرستی که چون بردهئی جلو حقیقت را میگردد در روح و جسمش راه نداشت حقیقت بین بود و سر محبوبیت و موفقیت او همین بود و بهمین جهت همانطوریکه اعیان و اشراف و شاهزادگان باو اعتماد داشتند و احترام میگذاشتند و او را آقای مطلق مینامیدند مشروطه خواهان ، آزادی طلبان و قاطبه مردم ایران حتی انقلابیون که دشمن اشراف و اعیان بودند به مستوفی الممالك اعتماد داشتند و باو احترام میگذاشتند و او را برای زمامداری مملکت بر دیگران ترجیح میدادند و از نظر فداری او شادمان بودند . یکی دیگر از اسرار محبوبیت و اعتماد مردم به مستوفی الممالك این بود که او گنجینه اسرار مردم بود و هر کس از هر طبقه و هر مسلك و دین و آئین بود با اطمینان کامل اسرار خودش را نزد او فاش میکرد و بقول معروف سفره دانی را در جلو او میگشود و یقین داشت که جز خدا احدی بآن گنج اسرار راه نخواهد یافت و هرگاه با او بمشورت برمیخواست یقین داشت که جز حق و صلاح ولو بر ضرر خود او باشد از آن مرد نخواهد شنید .

۱۱۶

کابینه مستوفی الممالك بسی و کوشش دمارانها و سردار اسعد و دشتیانی عموم مردم تشکیل یافت و در آن محیط بر سر و شور زمام امور مملکت را در دست

کابینه مستوفی الممالک

گرفت اعتدالیها با اینکه تمایل و طرفداری دمکراتها را نسبت بکابینه مستوفی الممالک میدانستند و او را متمایل به آنان میپنداشتند از در مخالفت در نیاعدند و زعمای آنها که اکثرشان از منصوبین خانواده طباطبائی، بهبهانی و آشتیانی بودند نظر بسوایق تاریخی که با خانواده و شخص مستوفی الممالک داشتند راه سازش یدش گرفتند.

اکثر وزرای کابینه با تمایل سردار اسعد و دمکراتها انتخاب شدند چنانچه حکیم المملک که بوزارت معارف منصوب شد و حسینقلیخان نواب که عهده‌دار پست وزارت خارجه گردید از اعضاء برجسته و مؤسسين حزب دمکرات بودند قوام السلطنه بنا بر تقاضای سردار اسعد بوزارت جنگ منصوب شد.

مرحوم صنیع الدوله وزارت مالیه را پذیرفت و فرمانفرما نیز بعضویت کابینه منصوب گردید.

با اینکه کابینه جدید همان مشکلات کابینه سپهدار رادرپیش پاداشت ولی چون تاحدی عموم طبقات از تشکیل آن رضایت خاطر داشتند امیدواری میرفت که تاحدی بر رفع مشکلات موفق شود ولی کینه توزی و اختلاف و کشمکش میان دستجات بطوریکه در صفحات پبس اشاره کردم همچنان ادامه داشت و روزنه امید در سازش نبود.

بزرگترین مشکلی که در کار بود و همه دستجات پارلمانی و سیاسی با اهمیت آن پی برده بودند حل قضیه مجاهدین بود که تمام وقت دولت و نمایندگان و زعمای ملت را بخود متغول ساخته بود.

بلك عده هزار نفری مجاهد بیکار، بی نظم، بدون حقوق کافی و منزل مناسب بی تکلیف و سرگردان تفنگ بر دوش و موزر بکمر اغلب ساعات شب و روز را در خیابانها میگذاریدند و یا دورهم جمع شده از وضعیت خود اظهار عدم رضایت میکردند و طبعاً اعمالی از بعضی از آنها صادر میشد که با نظم عمومی نه فقط سازگار نبود بلکه امنیت عمومی را تاحدی بمخاطره انداخته بود.

دولت روس که قلباً از تغییر رژیم در ایران ناراضی بود و جز دامنه دادن بنفوذ و سلطه خود در ایران منظوری نداشت چنانچه قبل از حمله مجاهدین بتهران در خیال

فصل صد و سوم

اشغال پایتخت ایران بود به بهانه خودسری مجاهدین و عدم امنیت در مرکز و در خطر بودن منافع و مصالح شان روز بروز بدولت فشار میآورد و دولت را تهدید میکرد که اگر مجاهدین خلع سلاح نشوند و بوضع ناامنی فعلی خاتمه داده نشود برای حفظ مصالح و امنیت اتباع و مؤسسات تجارتي و بانک و راه شوسه و غیره مجبورند قشون بطهران وارد کنند.

قشون روس متمرکز در قزوین چون شمشیر پربکلس بالای سردوات و مردم طهران آویخته بود و هر ساعت خوف آن میرفت که بطرف طهران حرکت کند و طهران هم بروز تبریز بیفتد.

دولت و وکلای مجلس اعم از اعتدالی یا دمکرات باین حقیقت پی برده بودند و بی اندازه خائف بودند برای چاره جوئی بگفتگو پرداختند و پس از جلسات متعدد مجلس و دولت متعفا موافقت کردند که برای جلوگیری از بهانه جوئی روسها و امنیت داخلی چاره ئی جز آنکه مجاهدین اسلحه را کنار بگذارند و پی کسب و کار خود بروند نیست و برای عملی کردن این منظور بطوریکه خواهیم دید قانونی بتصویب مجلس رسانیدند که هم نظر دولت تأمین میشد و تاحدی هم بمجاهدین کمات میداد.

برای آنکه تصمیم خلع سلاح مجاهدین با توافق نظر رؤسای ملت و سرداران انتخاب بشود از ستارخان، باقرخان، مصمصام السلطنه دعوت شد که در مجلس حضور یافته و با حضور دولت متفقاً مشکل مجاهدین را حل نمایند.

اگر اشتباه نکرده باشم در روز دهم مرداد جلساتی در مجلس با حضور ستارخان، باقرخان، مصمصام السلطنه، هیئت دوات و ابدرهای پارامانی تشکیل یافت که هفت ساعت بطول انجامد و چون همگی از خودسری و شرارت عدوئی از مجاهدین ناراضی و دامننگ بودند و از خطر بلاد از طرف قشون روس متوجه طهران بودند آنگاه داشتند موافقت کردند که قانونی بتصویب برسد که بر طبق آن جز سپاهیان و باسبانبان شهربانی و ژاندارم دیگری حق داشتن اسلحه ندارد و مجاهدین مکلفند در طرف چهار و هفت ساعت اسلحه خود را بمقامات دولتی تحویل بدهند و الا مجازات خواهند شد میگویند

کابینه مستوفی الممالک

ستارخان از آن جلسه با رضایت خاطر بیرون رفت و همگی قضیه مشکل مجاهدین را حل شده میپنداشتند بمحض انتشار قانون مذکور بغیر از مجاهدینیکه تحت امر یقرم بودند و نظم و ترتیبی داشتند و حقوقی کافی هم میگرفتند و دسته حیدر عموانعلی که بحزب دمکرات بستگی داشت سایر مجاهدین دسته دسته بطرف پارک اتابک روانه شدند و در پناه ستارخان قرار گرفتند سردار محیی هم بامجاهدینیکه تحت ریاستش بودند و مجاهدین قفقازی بآنها پیوستند و ضرغام السلطنه بختیاری فاتح اصفهان هم که از اوضاع ناراضی بود باعدهئی سوار بختیاری بآنها پیوست و جمعی از بازاریها هم در پارک مجتمع شدند .

در حالیکه دولت برای خلع سلاح مجاهدین قوائیکه در اختیار داشت آماده میکرد و تصمیم بود که در صورتیکه تا چهل و هشت ساعت که قانون معین کرده مجاهدین تسلیم نشوند باقوه آنها را خلع سلاح کند از مذاکره و اندرز و فرستادن نمایندگان نزد ستارخان و رؤسای مجاهدین خودداری نمیکرد بخطریکه در پیش بود آنرا متوجه مینمود . چون بر طبق قانون مذکور مجاهدینیکه از خود اسلحه داشتند دولت مکلف بود بول اسلحه را بآنها تقدماً بپردازد ولی کسانیکه اسلحه دولتی در دست داشتند از دریافت قیمت آن محروم بودند .

مجاهدینیکه تفنگ دولتی در دست داشتند میگفتند این تفنگها را مادر میدان جنگ از دشمن گرفته ایم و باید دولت بول آنها بپردازد ولی دولت از پرداخت پول برای خرید اسلحهئیکه متعلق بخودش میدانست امتناع داشت حقیقت مطلب اینست که مجاهدینیکه قدرت و پشت پناه خود را همان تفنگهاییکه در دست داشتند میدانستند و یقین داشتند که اگر آن را از دست بدهند دیگر از همه چیز محروم خواهند بود و باید بی کار خود بروند هایل نبودند قدرت خود را از دست بدهند و بعبارت دیگر خلع سلاح بشوند .

از طرف دیگر بعضی از رؤسای مجاهدین که ریاست و نفوذشان بواسطه عدهئی مجاهد مسلح بود که خود داشتند و هر گاه آن مجاهدین خلع سلاح میشدند دیگر قدرت و نیروئی برایشان باقی نمیماند هایل بخلع سلاح مجاهدین نبودند و آنها را بیایداری

و مقاومت تحریرتک میکردند.

ستار خان و باقر خان هم با اینکه در مجلس بطوریکه نوشتم از قانون خلع سلاح مجاهدین رضایت خاطر داشتند تحت تأثیر مجاهدین و سران آنها قرار گرفتند و بعنوان اینکه نمیتوانیم جمعیکه بما پناهنده شده اند از خود برانیم خواهی نخواهی وقعی بقانون نگذارند و دولت مجبور شد بر طبق قانون پس از چهل و هشت ساعت که



مرحوم میرزا سلیمان خان میکرده

منقضی شد بزور متوسل شود و قانون را با آهن و آتش اجرا نماید موضوع دیگر این بود که مجاهدین مبلغی کزاف از بابت حقوق گذشته از دولت ادعا میکردند چون چندماه بود با آنها حقوق داده نشده بود و اگر هم داده شده بود بسیار ناچیز بود ولی دولت با مشکلات مالی دست بگریبان و قادر بر پرداخت مبلغی که مجاهدین مطالبه میکردند نبود و فقط حاضر بود مبلغ ناچیزی با آنها بدهد و آنها را برای همیشه مرخص کند.

میرزا سلیمان خان میکرده هیچوقت من شبیکه فردای آن جنگی پارتک بیش آمد با مستوفی الممالک بودم هیچوقت او را مثل آن شب پریشان خاطر و متأثر ندیده بودم تا صبح نخواهید و مکرر میگفت چقدر

جای تأسف است که من مجبور بشوم با کسانی که در راه آزادی و بدست آوردن مشروطیت

کابینه مستوفی الممالک

آنهمه فداکاری کرده اند جنگ بکنم و بروی آنها شمشیر بکشم.

حقاً باید تصدیق کرد که دولت مخصوصاً شخص مستوفی الممالک که در وطن پرستی و رحم و شفقت و نوع دوستی نظیر نداشت و شاید اگر گفته شود آزارش با حدی نرسیده بود با کسانی که احیا کننده آزادی و موجود مشروطیت بودند بجنگ برخیزد و بر یختن خون ستارخان و سایرین تن در دهد.

جای شبهه نیست که اگر وضع مجاهدین و ناامنی در طهران برای چند هفته دیگر دوام پیدا میکرد روسها قشون وارد طهران میکردند و پایتخت را بتصرف خود در می آوردند و نه فقط همان وقایع تبریز پیش میآمد بلکه عملاً دولت از میان میرفت و استقلال مملکت دچار مخاطره بزرگی میشد این بود که دولت و مجلس و عقلاً یا باید با چشم گریان و قلب متأثر با جبر و خونریزی مجاهدین را خلع سلاح کنند و مملکت را از خطر بزرگی که تهدید میشد نجات بدهند و یا مافهور احساسات بشوند و کار را بطبیعت و پیش آمد و اگذار کنند.

همان روزی که عصر آن جنگ شد دولت و نمایندگان مجلس آخرین مساعی خود را برای قانع کردن مجاهدین بخلع اسلحه بکار بردند ولی مساعی آنها بجائی نرسید حتی مستوفی الممالک بامید متقاعد کردن مجاهدین مصمم شد شخصاً بیارک اتابک برود ولی هیئت وزرا پس از گفتگو صلاح ندانستند و گفتند ممکن است که مجاهدین مانع از مراجعت شما بشوند و شمارا نگاهدارند مشکل دیگری بر مشکلات افزوده شود.

مردم طهران از همه طبقات از پیش آمد جنگ میان آزادیخواهان بغایت متأثر و پریشان خاطر بودند و جمعی از ریش سفیدان را از طرف خود بیارک فرستادند تا شاید گره آن مشکل گشوده شود و کار بخونریزی نکشد ولی مساعی نمایندگان تجار و اصناف هم بجائی نرسید و عاقبت برخلاف میل قلبی دولت و مجلس و ملت آنچه نباید پیش بیاید پیش آمد و کسانی که تا دیروز پشت به پشت هم داده بابرادری و صمیمیت مدت یکسال و اندی بادشمن آزادی جنگیدند و بفتح و فیروزی نائل شدند جریان حوادث و پیش آمدها سبب شد که بروی هم شمشیر بکشند و خون یکدیگر را بریزند.

جنگ پارك

يكی از وقایع تأسف آوریکه چند ماه پس از برقراری مشروطیت در ایران بوقوع پیوست و سبب شد که مشروطه خواهان به دو دسته تقسیم شده برویهم شمشیر بکشند و عاقبت بجنگ پارك منتهی شد در خور تحقیق و تعمق است و من در صفحات پیش علل و موجبات این پیش آمد را بنظر خوانندگان رسانیدم و سعی کردم ریشه آن اختلاف را معلوم نمایم و سرچشمه آن حوادث را که از نظر ظاهر بینان مستور بود روشن کنم و عواملیکه سبب اختلاف و دو دستگی سرداران ملی و رؤسای مشروطه که با آن همه فداکاری مجاهدت نمودند در پیشگاه تاریخ آفتابی نمایم و بر بدبختی این ملت نادان و کوچک نظری بعضی از زعمای ملیون و سادگی چند نفر از سرداران ملی و جاه طلبی عده ئی از سر سلسله مشروطه خواهان و فتنه انگیزی رجال مستبد و آتش افروزی کسانی که از راه نفاق و دورویی در هر حال جاه و مقامی را له طالب هستند بدست می آورند و تحریکات سیاست خارجی و توقعات زیاد مجاهدین و انتظارات کسانی که تا دیروز برای وصول بمشروطه جان در کف گرفته و ماهها فداکاری کرده و پس از وصول به نتیجه و برقراری مشروطه از همه چیز بی نصیب شده بودند اظهار تأسف و تأثر نمایم .

باری از فلسفه بافی بکنندیم و باصل معقلب پردازیم .

برای خلع اسلحه مجاهدین قانونی مشتمل بر چهار ماده که ذیلا از نظر خوانندگان میگذرد از طرف مجلس شورای ملی بتصویب رسید و بدولت ابلاغ شد :

اول - اسلحه را باید بای نحو ذان از اشخاص غیر نظامی و غیر مطیع بدون استثناء خلع نمایند .

دوم - خلع اسلحه بحکم هیئت وزرا بتوسط نظمیة و مأمورین نظامی و قوای مرتبه دولت خواهد شد .

سوم - هر کس در مقابل این حکم نمرد کند بقوه قهریه گرفتار خواهد شد .

چهارم - از مجامع و مطبوعاتیکه موجب فساد و هیجان باشد بقوه قهریه جلوگیری

خواهد شد .

کابینه مستوفی الممالک

در آن زمان مستوفی الممالک رئیس الوزراء و قوام السلطنه و وزارت جنگ را عهده دار و یفرم رئیس کل نظمیه بود ولی در حقیقت و معنی سردار اسعد که سمت نمایندگی مجلس شورای ملی را داشت بکمک او و حزب دمکرات که لیدرش ثقی زاده بود کابینه مستوفی الممالک سر کار آمده گرداننده چرخ دولت و محور امور بود قانون مذکور در بالا از طرف دولت بر رئیس نظمیه ابلاغ شد و رئیس نظمیه در روز بیست و ششم رجب ۱۳۲۸ اعلامیه مفصلی در شهر منتشر نمود که چون مفصلاً است از نگارش آن در اینجا خودداری میکنم و به بیان مابقی آن قناعت مینمایم کلیه کسانی که دارای اسلحه هستند بدون استثناء و فوت وقت باید اسلحه خود را تحویل مأمورین نظمیه بدهند و قیمت آنرا دریافت دارند بغیر تفنگهای دولتی که برای آنها قیمتی داده نخواهد شد.

متخلفین به سختترین نحو مجازات خواهند شد در اعلامیه مذکور حتی ذکر شده بود کسانی که اسلحه خود را مخفی کنند یا امتناع از تسلیم نمایند تیرباران خواهند شد. همانطور که در ممالک راقیه پس از خاتمه هر جنگی کارخانجات اسلحه سازی را مبدل بکارخانه عادی مینمایند و از وجود آنها برای تهیه مصنوعات مورد احتیاج عمومی استفاده میکنند و سربازان و جنگجویان را بر طبق اطلاعات و لیاقت هر یک بکار مناسبی میگذارند حق بود حکومت مشروطه هم پس از فتح طهران مجاهدین را بجزای خود نمیگذارد و آنرا یا در قشون داخل میکرد و یا بکارهای دیگر از قبیل فلاحات و راه سازی و غیره میگماشت.

دولت یا نخواست اینکار را انجام بدهد و یا قادر باینجام آن نبود و در نتیجه بیش از یکسال صدها نفر مجاهد سرتا یا غرق اسلحه تفنگ بدوش و موزر بر کمر بدون کسب و کار طول و عزم خیابانهای طهران را گز میکردند و طبعاً اعمالی از آنها سر میزد که مضر بامنیت عمومی بود.

شاید در اینجا گفته بشود که مجاهدین همانطوریکه بمیل خود داوطلب وارد قشون ملی شدند پس از خاتمه جنگ راه سابق خود را پیتس می گرفتند و پی کسب و کار خود میرفتند و ای نباید فراموش کرد که نزدیک به سیصد نفر از این مجاهدین گرجی و قفقازی

فصل صد و سوم

بودند و جرئت مراجعت بوطن خود را نداشتند و دولت روس نسبت بآنها بی نهایت خشمگین بود و اگر بآنها دست مییافت بیرحمانه آنها را از میان میبرد سایرین هم نزدیک دو سال بود کسب و کار خود را از دست داده و سرمایه خود را در راه مشروطیت فدا کرده بودند و سرمایه و وسیله برای کار نداشتند بعلاوه بزرگترین مصیبت این بدبختها این بود که اعیان و ثروتمندان و ادارات دولتی و تجارتخانهها و مؤسسات و اشخاص محتاط همینکه میفهمیدند اینها بجاهد بوده و بانفنگ و بمب سرو کار داشته اند بآنها کاری رجوع نمیکردند و آنها را همچون جذامی از خود میراندند.

بهین علل پس از مدتی بسیاری از این بدبختها در فقر و پریشانی از میان رفتند و جماعتی بماجراجویی پرداختند و در گوشه محبس جان سپردند و عدهئی از بیچارگی در کوچه ها گدائی میکردند این بود نتیجه مجاهدت در راه آزادی و یاداشیاه این بدبختها از فدا کاری خود بردند.

در همین ایام سفارت روس که دائماً برای وارد کردن قشون بخاک ایران مخصوصاً بایتخت عقب بهانه میگست چند بادداشت شدیداً لحن بدوات ایران تسلیم کرد که در آنها متذکر شده بود که بواسطه رفتار يك عده مجاهد مسلح در طهران که راه خودسری بیس گرفته اند و دوات ایران هم قادر بر گرفتن اسلحه از دست آنها نیست امنیت اتباع و منافع ما بخطر افتاده در صورتیکه دولت ایران بفوریت اقدام برفع مخاطره نمایند دولت روس مجبور است برای حفظ امنیت و منافع اتباع خود اقدامات لازمه را بعمل بآورد. این یادداشتهای تهدیدآمیزی در پی روسها بدی از عوامل مهمی بود که سبب جنگ پارك گردید.

همینکه نظمیّه قانون مصوبه مجلس را که حاکی بر خلع سلاح مجاهدین بود اعلان کرد مجاهدین که تمام هستی و اعتبار باک افتخارشان به تفنگی بود که بردوش داشتند تسلیم نشدند و به ستارخان و باقرخان که در پارك انابل (سفارت فعلی روس) سکنی داشتند و از اوضاع ناراضی بودند و نسبت بجناح چپ مجلس شورای ملی بدین بودند پناهنده شدند و در پارك يك فوه مسلح متجاوز از هزار نفر تحت حمایت ستارخان ، باقر

کابینه مستوفی الممالک

خان ، سردار محیی ، ضرغام السلطنه تشکیل یافت و خود را آماده برای مقاومت در مقابل حملاتی که از طرف دولت ممکن بود با آنها بشود نمودند .

صبح روز یکه جنگ پارك آغاز شد مستوفی الممالک رئیس الوزرا میخواست شخصاً بیارک برود تشایب با نصیحت و اندرز مجاهدین را وادار به تسلیم و تمکین از دولت بنماید ولی سردار اسعد ولیدرهای مجلس مانع شدند و گفتند ممکن است آنها شما را نگاه بدارند یا بهبارت دیگر توقیف کنند و در این صورت اجرای نقشه خلع سلاح بکلی خنثی خواهد شد .

۳۰

بعد از ظهر اول شعبان قوای دولتی مرکب از هزار نفر بختیازی بریاست



سردار بهادر با عده‌ئی بختیازی بعد از جنگ پارك

سردار بهادر و یانصد نفر مجاهد ارمنی و مسلمان بفرماندهی یفرم و چند فوج سرباز که در طهران بودند با چند تراده توپ پارك آنهاک را محاصره کردند و عمارات اطراف را که بیارک

فصل سد و سوم

مسلط بود سنکر نمودند و با توب و تفنگ و نارنجک پارك حمله بردند .

محاصرین پارك هم با سختی بجنگ پرداختند و برای آنكه بتوانند قشون دولتی را از پای در آورند عده ئی از مجاهدین بالای درختهای بلند چنار و پشت بام عمارت بزرگ سه طبقه وسط پارك كه مسلط باطراف و خیابانهای قشون دولت در اشغال داشت رفته و بشدت بطرف مهاجمین تیراندازی کردند .

بس از چهار ساعت جنگ سخت و كشته و مجروح شدن عده ئی از طرفین محاصره كنندگان در بزرگ پارك را بوسله نفت آتشی زده و از جا لاندید و با شلیك توب چند نقطه از دیوار یارلت را خراب کرده و چون سیل بداخل پارك هجوم بردند چون محاصره شدگان دیگر قادر بیابرداری نبودند جمعی تسلیم شدند و عده ئی از در پشت پارك فرار کردند از آن جمله سردار محبی چون ریاست مجاهدین را عهده دار بود و دولتیها

اورا سلسله جنیان این وقایع میدانستند سوار اسبی كه قبلاً آماده کرده بود شد و از در پشت پارك بمجله بیرون رفت و ساخت خود را بشمیران رسانید و در باغ بیلافی سفارت عثمانی بناهنده شد .



ستارخان سردار ملی

باقرخان باستقبال قشون مهاجم شتافت و تسلیم مجاهدین را بآنان اعلام کرد . بدبختانه در موقع جنگ و زد و خوردی كه در داخل پارك روی داد ستارخان در سرسرای عمارت مجروح شد و گلوله استخوان پائس را شكست بلافاصله فرماندهان قشون دولتی بملاقات ستارخان كه روی زمین افتاده

بود و خون از پائس جاری بود شناقتند و با احترام و احترام او را بخانه صمصام السلطنه كه در همان نزدیکی بود بردند و برخیم بندی و معالجه اس پرداختند .

کابینه مستوفی الممالک

پس از اینکه ستار خان در منزل صمصام السلطنه تحت معالجه قرار گرفت و حالش بهبودی یافت خانه‌ئی در خیابان بلورسازی برای او اجاره کردند و باچند نفر از همراهانش در آنجا سکنی کرد و با ماهی چهارصد تومان مقرری که از طرف مجلس در حقش برقرار کرده بودند زندگانی میکرد.

پای ستار خان در نتیجه تیریکه برداشته بود بکلی بهبودی نیافت و بزحمت میتواندست راه برود.

ستار خان دیر زمانی تریست و پیش از ظهور جنگ جهانی بدرود زندگانی گفت و نام با افتخارش در سر لوحه تاریخ انقلاب مشروطیت جاویدان گردید و داستان مردی و مردانگیش هنوز که نیم قرن از آن تاریخ میگذرد ذکر مجالس و نقل محافل وطن پرستان و آزادیخواهانست.

باقر خان سالار ملی در جنگ بین المللی اول بطوریکه در تاریخ مهاجرت نگاشته شده باتفاق جمعی از وکلا و شخصیت‌های مشروطه طلب طهران را ترك کرد و رهسپار غرب شد و در جنگ‌هاییکه با روسها در صفحات غرب روی داد شرکت نمود و عاقبت بدست چند نفر یست فطرت مقتول شد.

سایر پهلوانان داستان پارك اتابك هم از عاقبت شوم تقدیریکه نصیب اینگونه مردان است در امان نماندند سردار بهادر و یقزم بطوریکه در مجلدات آینده خواهیم نگاشت کشته شدند.

سردار محیی که پس از چندی تأمین یافت و از سفارت عثمانی بیرون آمد و در سفر مهاجرت هم با سایر سران ملیون هم قدم و هم عنان بود در واقعه انقلاب بلشویکی گیلان پس از زد و خورد های بسیار و مصائب زیاد بیاد کوبه رفت و بقول بعضی در آنجا بدست روسها کشته شد و بقول بعضی دیگر بشدت مریض و در گوشه غربت جان سپرد.

مبرز اكوچك خان و حیدر عمو اغلی هم به سر نوشت دیگران دچار شدند و هر دو با موحتس ترین وضعی کشته شدند مجاهدینی که در پارك بودند و در جنگ شرکت کردند بعضی راه فرار پیش گرفتند و دیگر اثری از آنها دیده نشد و بعضی دیگر

نصل صد و سوم

دستگیر و زندانی شدند جماعتی در زندان دارفانی راوداع گفتند و جماعتی با حال پریشان برهنه و گرسنه و بلا تکلیف از زندان مستخلص شدند و تا آخر عمر با بنوائی و بیچارگی دست بگریبان بودند .

عاقبت مجاهدین

شاید کمتر شنیده شده باشد که جماعتی پس از موفقیت و کامیابی در راه آزادی بروز سیاه مجاهدین ابران مبتلا شده باشند بس از فتح طهران مجاهدین شهری اسلحه را کنار گذاشته پی کسب و کار خود رفتند و مجاهدین سایر شهرستانها که خانه و لانه واقوام و بستگان و شغل و کسب و کاری داشتند با وطن خود برگشتند .

ولی در حدود هزار نفر از مجاهدینی که فاقد تمام وسائل زندگانی بودند در طهران بدسته‌های مختلف تقسیم شدند و بطوریکه دیدیم هر دسته آلات اجرایی چند نفر از سیاستمداران وقت شدند و اعمال زشت و ناروائی از آنها سرزد که بجنسک یارک منتهی شد . پس از خاتمه جنسک یارک و خلع سلاح کلیه مجاهدین این بدبختها بروزی افتادند که قلم از نوشتن آن شرم دارد .

مجاهدین قفقازی که بیش از همه در راه آزادی ابران فداکاری و جانبازی کرده بودند و داوطلبانه وطن خود را ترك کرده بمدد مشروطه خواهان ابران آمده بودند چون بزبان فارسی آشنا نبودند و کسب و کاری نداشتند و سرمایه و وسیله آن زندگی کنند فاقد بودند و از نرس روسها جرئت مراجعت بقفقاز را نداشتند و از مختصر مقرر بکه دولت بآنها میداد بی نصیب گشتند چون طرف ترل دار ده قطره قطره آب آن میرود ناخشک شود این بدبختها هم با انواع مصائب گوناگون دست بگریبان شدند تا یکی بعد از دیگری از میان رفتند .

عده‌ئی از مجاهدین با کمال تأسف بگدائی و تلدی افتادند و عده‌ئی برای بدست آوردن نان بکارهای ناپسندیده دست زدند جماعتی که بطهران آمده بودند که اعیان و اشراف و شاهزادگان را از میان ببرند برای اینکه از گرسنگی نمیرند بخدمت همان طبقه درآمدند و با تحمل طعن و لعن آنان امرار معاش میکردند .

کابینه مستوفی السالك

در میان مجاهدین فقط دسته یفرم که همگی ارهنی بودند تا زمانیکه او کشته نشده بود از نعمت نظم و حقوق کافی برخوردار بودند ولی پس از کشته شدن یفرم آنها هم بروز سایر مجاهدین مبتلا شدند.

بطوریکه سابق بر اینهم اشاره کردم بزرگترین بدبختی مجاهدین این بود که تجار و بانکداران و متمولین و اعیان و ملاکین آنها را موزر کش و بمبافنداز و انقلابی و خطرناک میدانستند و بهیچ قیمتی حاضر نبودند آنها را در دستگاہ خود راه بدهند و کاری بآنها رجوع کنند.

این بود عاقبت مردمانیکه با آنها همه فداکاری و جانبازی شاه جابرا از تخت بریز کشیدند و رژیم مشروطه و آزادی را در مملکت ایران برقرار کردند.



فصل صد و چهارم

اصلاحات

پس از خاتمه جنگ پارك و کنار رفتن عده‌ئی از عوامل اغتشاش و اختلاف دولت فرصت پیدا کرد که بفرآیند اصلاحات اساسی بیفتد و راهی را که کشور های مرفعی پیش گرفته و کامیاب شده اند پیش بگیرد و سر و سامانی بوضع آشفتة مملکت بدهد روسها و انگلیسها که دائماً از نبودن امنیت در پایتخت شکایت داشتند پس از جنگ پارك و از میان رفتن مجاهدین از فشار خود کاستند و دولت را تا حدی آسوده و بحال خود گذاردند .

مهمترین مسائلیکه هر دولتی برای بقای خود بلکه بقای مملکت باید در درجه اول مورد توجه قرار بدهد و برای وصول بآن مجاهدت نماید موضوع امنیت عمومی و بهبودی وضع اقتصادی و تعادل در دخل و خرج و بودجه مملکت است .

دولت نو بنیاد هم چون میخواست اداره امنیت عمومی و اصلاحات مالی را بر طبق اصول کشورهای راقیه پایه گذاری کند پس از مشورت با زعمای ملت ولیدرهای مجلس موافقت کردند مستشارانی از ممالک متمدن و بیطرف که دارای سیاست خاصی در ایران نباشند و دو دولت همسایه هم نسبت بآنان بدین نباشند بایران دعوت کنند و زمام اداره امنیت و اقتصادی را بدست آنها بسپارند .

چون دولت امریکا در ایران سیاست مخصوصی نداشت و مردم ایران هم ملت امریکارا نوع دوست میدانستند و دولت سوئد هم دولت بیطرف متمدن و صدها فرسنگ از ایران دور بود و کوچکترین تماسی با ایران نداشت تصمیم گرفته شد که مستشارهای مالی را از امریکا و مستشارهای ژاندارمری را از کشور سوئد استخدام نمایند .

در نتیجه تبادل نظر با دول مذکور مستر شوستر امریکائی و چند نفر مستشار

اصلاحات

حالی و سرهنکه، یا المارسن سوئدی و عده‌ئی صاحب‌منصب از طرف دولت ایران استخدام و روانه ایران گشتند.

مستر شوستر با اختیارات قانونی فوق‌العاده بسمت خزانهدار کل منصوب و بالمارسن ریاست ژاندارمری دولتی را عهده دار گشت و با جدیت مشغول کار شدند.

صرف نظر از لیاقت و کاردانی و خیرخواهی مستشاران امریکائی و سوئدی چون از طرف دولت و ملت ایران از آنان پشتیبانی میشد و کلیه وسائل ممکنه آئروز باحسن نیت در اختیارشان گذارده شده بود مستشاران مذکور در آنکه زمانی موفق شدند در انجام وظیفه‌ئیکه داشتند کامیاب گردند و توجه و اعتماد عمومی را بخود جلب نمایند و روزنه‌ امیددی در دل مردم ایران ایجاد کنند ولی بطوریکه بتفصیل خواهم نگاشت عاقبت مستشاران امریکائی بواسطه مخالفت شدید دولت روسیه از ایران رانده شدند و ژاندارمری هم با موفقیت‌هاییکه بدست آورد در نتیجه ظهور جنگ بین المللی منحل گردید.

اقدام بتوسعه صنایع ظریفه و تأسیس مدرسه نقاشی

ایران که از قرن‌ها مهتد صنایع ظریفه و مظهر هنرهای زیبا بود و از دیر زمانی صنایع مذکور از رونق افتاده بود پس از برقراری حکومت مشروطه گام مهمی در احیاء صنایع ظریفه برداشته و نبوغ و استعداد فطری که در این قسمت داشت بار دیگر بعالمیان نشان داد و دستگاه نوینی برای ترویج آثار روحی و ظاهر ساختن استعداد طبیعی فرزندان خود بوجود آورد و بیش از پیش در توسعه این فن لطیف و تربیت هنرمندان همت گماشت چنانچه پس از چندسال مدرسه نقاشی نو بنیاد بداره صنایع ظریفه مبدل گشت و شعباتی در نقاشی جدید و نقاشی قدیم (مینیانور) خاتم سازی، زری یافی، کاشی سازی، نقشه قالی، منبت کاری ایجاد نمود و موزه صنایع زیبارا ایجاد کرد و بتربیت جوانانیکه استعداد هنر داشتند همت گماشت.

حکیم‌الملک وزیر هنر دوست کابینه مستوفی‌الممالک اول کسی بود که در این دوره جدید باحیا و ترویج صنایع ظریفه همت گماشت و با سعی و کوشش بسیار مدرسه نقاشی بنام مدرسه کمال‌الملک ایجاد کرد و کمال‌الملک که نبوغش در نقاشی معروفیت

فصل صد و چهارم

جهانی داشت و در فن نقاشی سرسلسله هنرمندان بود بریاست مدرسه گذاشت .
مدرسه کمال‌الملک با حضور ولیعهد و سردار اسعد و جمعی رجال هنر دوست
افتتاح یافت و چند پرده نقاشی از آثار نفیس و بی نظیر کمال‌الملک در سالن بزرگ بمعرض
نمایش گذارده شد و هنرمندی بی نظیر و قدرت قلم استاد همه حضار را مجذوب و مهیبت
نمود از جمله تابلوهای معروفی که مورد توجه مدعوین قرار گرفت صورت نایب السلطنه
عضدالملک ، تابلو فالگیر ، تابلو کیمیاگر بود کمال‌الملک با شوق و پشتکار بی نظیری
شروع بکار کرد و در ظرف چند سال ده‌ها تابلو نفیس ساخت و عده بی نقاش هنرمند تربیت
نمود و از خود بیادگار گذارد از جمله تابلوهای معروفی که از آن هنرمند بیادگار مانده
یکی صورت حکیم‌الملک مؤسس مدرسه جدید و دیگری صورت سردار اسعد میباشد .



فصل صد و پنجم

فوت عضد الملك نایب السلطنه

و انتخاب ناصر الملك به نیابت سلطنت

عضد الملك نایب السلطنه که مدتی مریض و بعلت پیری و مرض قوای جسمی خود را از دست داده بود روز هفدهم رمضان ۱۳۲۸ دارفانی را وداع کرد و مردم ایران را متأثر و افسرده خاطر نمود زیرا عضد الملك بواسطه شرافت طبیعی و عزت نفس و ملایمت طبع و ادب و بی اعتنائی بمقام و علاقه مندی بمشروطیت مورد احترام و اطمینان عموم مردم ایران بود و در دوره نیابت سلطنت بلکه در دوره زندگانش جز یکی و خیر خواهی از او دیده و شنیده نشده بود کسانی او را بی حال و بی اثر میپنداشتند انتظار داشتند که برخلاف قانون اساسی در امور مملکت و دولت مداخله کند و خود را آلوده بکارها نماید که مقام و موقعیت سلطنت غیر مسئول مشروطه اجازه نمیداد.

باعمه این احوال عضد الملك با خیر خواهی و کدخدامنشی که داشت در مواقع ضروری ازدادن نصیحت و اندرز بهیئت حاکمه و مسئولین امور مضایقه نمیکرد و آنها را بخیر و صلاح هدایت مینمود.

پس از فوت عضد الملك ناصر الملك که سابق بر اینهم زمینه نیابت سلطنت داشت و در آن زمان او را بزرگترین سیاستمدار و مطلع باوضاع جهان میپنداشتند از طرف حزب اعتدال مجلس نامزد نیابت سلطنت شد و در مقابل حزب دمکرات مستوفی الممالک رئیس الوزرا وقت را که با آنها در سیاست نزدیک بود کاندیدای مقام نیابت سلطنت نمودند. در اینجا نا گفته نگذارم که بعلیکه بر نگارنده مجهول است از زمانیکه جمعی از مشروطه خواهان با اروپا مهاجرت کردند افرادی که در آن زمان به تندروها معروف بودند و سپس انقلابی و دمکرات خوانده میشدند بناصر الملك نظر خوبی نداشتند و از او

فصل صد و پنجم

دوری میکردند و مایل نبودند او بمقامی برسد از طرف دیگر با اینکه اعتدالیها نسبت بشخص مستوفی الممالک بدین نبودند ولی چون کاندیدای حزب دمکرات بود جداً با انتخاب او بمقام نیابت سلطنت مخالفت میکردند.

بمحض اینکه کاندیدای نیابت سلطنت دو حزب علنی و با بقول معروف آفتابی شد چنان جنگ وجدائی در میان دو دسته در گرفت که تمام وقایع سابق را تحت الشعاع قرارداد رسمی و کوشش طرفین برای موفقیت انتخاب نایب السلطنه همه امور و جریانات روز را متوقف ساخت.

چون طرفین موفقیت در انتخاب کاندیدای خود را بزرگترین فتح و پیروزی و غلبه بر حریف و کامیابی در آینده میپنداشتند و تصور میکردند که با در دست داشتن نایب السلطنه موافق رشته امور مملکت برای همیشه بدست آنها خواهد افتاد و حریف مغلوب از میدان بدر خواهد رفت و حزب شکست خورده متلاشی و منححل خواهد شد.

اعیان و اشراف، کهنه پرستها و مستبدین متنفذ انتخاب مستوفی الممالک کاندیدای حزب دمکرات را بهتر بگویم انقلابیون را در حکم فرمان قتل دسته جمعی خود میپنداشتند با تمام قوا برای کامیابی فرا کسیون اعتدال مجلس کوشش مینمودند.

فرمانفرمان نقل میکرد که با اینکه من عضو کابینه مستوفی الممالک بودم و نسبت بشخص او علاقه داشتم چون کاندیدای انقلابیون بود با تمام وسائل ممکنه برای کامیابی ناصر الملک کوشش میکردم و یک هفته نخوابیدم و تمام ساعات شب و روز را بملاقات و کلا و اشخاص ذی نفوذ صرف میکردم و فقط خواب من چند دقیقه در کالسکه که از محلی بمحل دیگر میرفتم و از ملاقاتی بملاقات دیگر میشتافتم بود.

نکته دیگر که محرز شاهزادگان و اعیان در مخالفت با مستوفی الممالک شده بود این بود که چون سردار اسعد که در آن روز کمال قدرت را داشت و در حقیقت دولت مستوفی الممالک را تقویت و رهبری و پشتیبانی میکرد با تمام قوا برای انتخاب مستوفی الممالک بمقام نیابت سلطنت کوشش مینمود شاهزادگان و اعیان و حتی رؤسای ایلات بزرگی عقیده داشتند که سردار اسعد خبال رسیدن بسلطنت را در مغز خود میپرورانند

قوت عضد الملك نایب السلطنه و انتخاب ناصر الملك به نیابت سلطنت

و طرفداری او از انتخاب مستوفی الممالک بمقام نیابت سلطنت و همکاری او بدمکراتها مقدمه و تهیه خلع احمد شاه از سلطنت و انقراض سلطنت قاجاریه است .

از طرف دیگر روسها بهیچ قیمتی مایل نبودند کاندیدای دمکراتها موفقیت پیدا کند و بانفوذ بسیار که در آن زمان میان رجال و روحانیون داشتند برای نائل شدن ناصر الملك بمقام نیابت سلطنت تلاش میکردند .

داری اکثریت حزب اعتدالیون در مجلس فعالیت شبانه روزی رجال و شاهزادگان و حشمت روحانیون از انتخاب کاندیدای دمکراتها و شخصیت و معروفیت ناصر الملك دست بهم داد و در نتیجه ناصر الملك با اکثریت زیادی از طرف مجلس شورای ملی به نیابت سلطنت انتخاب شد .

دولت و مجلس بناصر الملك که در اروپا بود انتخابش را به نیابت سلطنت تبریک گفتند و از او خواهش کردند که بدون فوت وقت بطرف ایران حرکت کند و بانجربه و کاردانی که دارد کشتی مملکت را بساحل نجات رهبری کند و موجبات سعادت ملک و ملت را که همه از او انتظار داشتند فراهم نماید .

۴

ناصر الملك پس از چند روز بمجلس جواب داد که چون سلطنت و نیابت سلطنت مقامی است غیر مسئول و بطرف و باید مورد اعتماد و احترام عموم افراد و نمایندگان ملت باشد و نمایندگان مجلس شورای ملی متفقاً باورای بدهند و از اختلاف و دودستگی و حُب و بغض سیاسی دور باشد و با همه دستجات و احزاب با بیطرفی کامل رفتار و سلوک نماید در صورتی میتوانم مقام نیابت سلطنت را قبول کنم و بوظائف آن عمل نمایم که مجلس شورای ملی با اتفاق بمن رأی بدهند و در عین صورت از قبول آن مقام معذورم پس از چند روز کشمکش و گفتگوی بسیار و جلسات بی شمار در مجلس و هیئت دولت عاقبت نمایندگان حزب دمکرات که بمستوفی الممالک رأی داده بودند بانیابت سلطنت ناصر الملك موافقت کردند و تلگرافی که حاکی از اعتماد کلیه نمایندگان مجلس شورای ملی بناسب السلطنه منتخب بود بخاربه نمودند و متفقاً تقاضا کردند که بلا درنگ

فصل صد و پنجم

با نذر بایجان رفته بودند بحبس افتاده بود از محبس فرار کرده و در خلخال آتش عصیان و قتل و غارت روشن نموده بود.

شك نیست که سرچشمه این اغتشاشات و قتل و غارتها یکی اختلافی بود که در طهران میان مشروطه خواهان پیدا شده بود و بقتل مرحوم بهبهانی و میرزا علی محمدخان و جنگ پارك منتهی گردید و دیگر طرفداران شاه مخلوع بودند که بانکا، روسها بطوریکه در فصول آینده خواهیم نگاشت از چندی قبل برای برگردانیدن محمد علیشاه با بران بتحریرك ایلات و روشن کردن آتش فتنه و فساد دست زده بودند.

از طرف دیگر دولت روس امتیازاتیده غیر قابل قبول بود از دولت ایران تقاضا داشت و برگردانیدن قشون خود را از ایران موکول بدست آوردن این امتیازات اعلام داشته بود.

۲۴۸

در آن حال آشفته انگلیسها عدم امنیت راههای جنوب را دست آور قرار داده و در تاریخ بیست و یکم مهر ماه سفر انگلیس یادداشت سختی بدولت ایران تسلیم نه و در آن یادداشت که در حقیقت التیمانوم بود بطور صریح نوشته شده بود که هر گاه دولت ایران تا سه ماه از این تاریخ نظم و امنیت را در جنوب ایران برقرار نماند دولت انگلیس نیروئی مرکب از هزار و دوست نفر برای امنیت بسر دردی صاحب منصبان انگلیسی در فارس تشکیل خواهد داد و خود عهده دار امنیت طرق تجارتی آن سامان خواهد شد. یادداشت انگلیسها جوش و خروش میان ملت ایران بوجود آورد و عموم طبقات از معذرات و اعتدالی و روزنامه نسبت برویه دولت انگلیس با عیبناهیت پر خاش کردند و بتظاهرات شدیدی دست زدند.

آخوند خراسانی تلگرافانی بوزارت خارجه انگلیس مخبره کرد و انجمن سعادت اسلامبول بار دیگر بفعالیت برضد مداخله اجانب در ایران پرداخت.

بیست و هشتم مهر ماه دولت ایران جواب سختی بیاد داشت انگلیسها داد و در آن جواب بطور روشن متذکر شد که تمام این اغتشاشات در نتیجه تحریر بکات دولتهای

فوت عضدالملک نایب السلطنه و انتخاب ناصرالملک به نیابت سلطنت

خارجی میباشد و مادامیکه قشون اجنبی قسمتی از خاک ایران را اشغال کرده و دشمنان ملت و مشروطیت را در پناه خود گرفته امیدی برای موفقیت اجرای حق و عدالت و امنیت کامل در ایران نیست. و مسئولیت وضعیت ناگوار ایران متوجه دولت روس و انگلیس است و هر گاه آنها از تقویت عناصر ارتجاعی مخالف دولت مشروطه دست بکشند و قشون خود را از ایران بیرون ببرند دولت ایران بوجه احسن قادر خواهد بود امنیت را در سراسر مملکت برقرار نماید و منافع مشروع و تجارتهای دول خارجی را تأمین کند چنانچه بزودی والی کاردان و قوای کافی برای امنیت فارس اعزام خواهد نمود ولی متأسفانه روسها نه فقط قشون خود را از ایران بیرون نبردهند و دست از تحریکات برداشتنند بلکه یکی از اتباع روس صنایع الدوله و زیرمالیه را بقتل رسانید و دیگری شکرالله خان حاکم اصفهان را تیر زد.

شهادت صنایع الدوله

هر گاه صفحات این تاریخ را ورق بزنیم و مندرجات آنرا از نظر بگذرانیم در اکثر فصول بنام نامی و اسم گرامی مرحوم صنایع الدوله که یکی از بزرگترین موجودین و رهبران آزادی ملت ایران از قید اسارت و بندگی بود بر میخوریم و بزحماتی که آن مرد بزرگ در راه مشروطیت کشیده آگاه میگردیم.

مرحوم صنایع الدوله که تجلیات آزادی روح پاکش را مجذوب و مقتون خود قرار داده بود و انوار آزادی بر جسم و جانش پرتو افکنده بود از سالها پیش از طلوع مشروطیت به آزادمندی و عدالت دوستی معروف بود و با رهبران افکار نوین و شاگردان دبستان حریت هم فکر و هم عقیده بود و در مجامع سری آنها راه و شرکت داشت و چون از نعمت فضل و دانش برخوردار بود و از تاریخ نهضت‌های ملل آزاد اطلاع داشت و با اصول و عقاید آنها آشنا بود در پرورش افکار و فلسفه نوین اعضا و رهروان آن طریقت را هدایت و راهنمایی میکرد و آنانرا بمرام ملل راقیه آشنا میساخت.

پس از طلوع مشروطیت تا روزیکه بدست دشمنان ملک و ملت شهید شد تمام نیروی فطری و استعداد ذاتی و معلومات اکتسابی خود را برای پیشرفت مشروطیت

و برقراری حکومت ملی بکار برد .

چنانچه پس از طلوع مشروطیت بریاست مجلس شورای ملی که بالاترین مقام ملی بود انتخاب گردید و با کمال شرافت و درستکاری مسئولیت بزرگی را که بعهدہ داشت انجام داد .

در دورۀ استبداد صغیر و فرمانروائی محمدعلیشاه هم با همه مخاطراتیکه درپیش بود



پیشوائی مشروطه خواهان را در طهران بعهدہ گرفت و در مقابل دربار استبداد مبارزه کرد و برای اعادۀ مشروطیت برپای نشست و پس از برقراری مشروطیت در کابینہ سپهدار عهده دار وزارت معارف و در کابینہ مستوفی الممالک عهده دار وزارت مالیه گشت .

مرحوم صنیع الدوله تحصیلات عالیہ خود را در آلمان بیابان رسانید و پس از مراجعت بایران باداشتن مقامات رسمی و مهم در دستگاہ دولت برای بهبود وضع اقتصادیات مملکت و

صنیع الدوله

ترویج صنایع کشورهای مرقی در ایران سعی بسیار نمود و او اول کسی بود که با رنج بسیار و خسارت زیاد کارخانه ریسمان ریزی را در طهران تأسیس نمود .

صنیع الدوله معتقد بود که راههای یک کشوری در حکم عروق و شراین آن